

بوده است.^{۱۲۰}

سنگ سیاه خانه کعبه که امروز مورد پرستش مسلمانان قرار دارد، ظاهراً یکی از شهاب‌هائی بوده که از فضا به زمین فرو افتاده است. ولی، سبب پرستش این سنگ بوسیله مسلمانان آنست که آنها عقیده دارند، این سنگ را جبرئیل فرشته به اسماعیل داده است تا وی بوسیله آن خانه کعبه را بنا نهد. «مارگولیوت» Margoliouth در باره بی‌پایگی این عقیده می‌نویسد: «در سده چهارم هجری قرامطه این سنگ را از کعبه جدا کردند و آنرا با خود بردند و سالها بعد آنرا مسترد داشتند. بنابراین، می‌توان در باره اصالت این سنگ تردید کرد. زیرا، معلوم نیست سنگی را که قرامطه پس از سالها به کعبه برگردانند، همان سنگی باشد که از پیش آنرا از خانه کعبه با خود برده بودند.»^{۱۲۱}

«هویال» بتی بود که روی چاه خشک و بی‌آبی در داخل کعبه کار گذاشته بودند و اعراب نذریهای خود را درون آن چاه می‌ریختند. بسیار محتمل است که بت «هویال» به شکل انسان ساخته شده بوده است. چون بت «هویال» را نزدیک حجرالاسود مستقر کرده بودند، از اینرو ممکن است بین این دو بت پیوندی وجود داشته است. «ولهوسن» معتقد است که بت «هویال» در اصل همان حجرالاسود بوده است. این نویسنده عقیده دارد که خداوند در قرآن ارباب کعبه و نیز ارباب مکه نامیده شده است. محمد به شدت مخالف تکریم و پرستش بت‌های سه گانه لات، منات و عزی که مشرکان آنها را «بنات‌الله» و یا دختران الله می‌نامیدند، بود، ولی با پرستش بت الله مخالفت نداشت. هنگامی که اهالی مکه در جنگ اُحد، محمد را در نزدیک مدینه شکست دادند، رهبر آنها فریاد برآورد، «آفرین بر هویال».

پیش از ظهور اسلام، طواف مکائهای مقدس بین تازی‌ها بسیار معمول بود. تازی‌ها در هنگام زیارت بت‌های مقدس، بکرات آنها را طواف می‌کردند و می‌بوسیدند. «ویلیام مویر» William Muir معتقد است که احتمال دارد، طواف هفتگانه خانه کعبه، نشانه حرکت دورانی کرات آسمانی بوده باشد.^{۱۲۲} ولی، «زومر» ابراز عقیده کرده است که طواف هفتگانه خانه

کعبه، سه مرتبه با شتاب و چهار مرتبه به گونه آهسته، تقلیدی از حرکات سیارات داخلی و خارجی بوده است.^{۱۲۳}

تردید نیست که تازی‌ها در زمانهای بعد، به پرستش خورشید و سایر سیارات هفتگانه آسمانی پرداخته‌اند.^{۱۲۴} به نظر می‌رسد که «پلیدس» Plaides (دختران هفتگانه اطلس، پهلوانی که بر پایه افسانه‌های یونانی، آسمانها را بر روی دستها و سر خود نگه می‌داشت) و سبب ریزش باران می‌شد، بوسیله اعراب پرستش می‌شده است. اعراب به زهره نیز به عنوان یک خدای بزرگ احترام می‌گذاشتند و آنرا «العزی» می‌نامیدند.

ما از نامهایی که امروز بین تازیها معمول است، در می‌یابیم که تازیهای پیش از اسلام، خورشید (شمس) را نیز می‌پرستیدند. شمس، خدای چندین طایفه عرب بود که برای آن بتی ساخته بودند و آنرا ستایش می‌کردند. «اسنوک هورگرونج»^{۱۲۵} Snouck Hurgronge عقیده دارد که در انجام مراسم «وقوف» در حج که در پیش به شرح آن پرداختیم، وجود خدای خورشید مورد توجه بوده است.

برخی اوقات، تازی‌ها برای بت لات، اهمیت آسمانی قائل بودند. احتمال دارد که تازی‌ها بت «ضریح» را خورشید تصور می‌کرده‌اند. مسلمانان مراسم دویدن بین عرفات و مزدلفه و مزدلفه و مینا را پس از غروب آفتاب و پیش از شکوفیدن خورشید انجام می‌دادند. این رسم را محمد خود برای برگزاری مراسم حج به وجود آورد تا بین رسوم و آداب تازی‌های بت‌پرست پیش از اسلام که گرات آسمانی را می‌پرستیدند و مسلمانان تفاوتی وجود داشته باشد. ما، در این باره بعدها شرح کافی خواهیم داد. پرستش ماه نیز بین تازی‌ها پیش از اسلام معمول بوده و دلیل آن نامهایی است که هم اکنون بین تازی‌ها معمول است. مانند هلال، قمر و غیره.

«هوتسما»^{۱۲۶} Houtsma نوشته است، مراسم سنگ‌اندازی که در اصل در مینا انجام می‌گرفت، به هدف دیو خورشید پرتاب می‌شد. این رسم معمولاً بوسیله تازی‌ها در آخر تابستان انجام می‌گرفت و تازی‌ها با انجام مراسم سنگ‌پرانی معتقد بودند که دیو خورشید را که سبب حرارت سوزان

تایستان شده، از بین می بردند و در مزدلفه به پرستش خورشید معتدل و خدای رعد و باران که حاصلخیزی و باردهی به دنبال می آورد، می پرداختند.

مزدلفه، مکانی بود که در آنجا آتش مورد پرستش قرار می گرفت. تاریخ نویسان عرب از این تپه به عنوان تپه آتش مقدس نام می برند. خدای مزدلفه «کوزه» نامیده می شد که در واقع خدای رعد و باران بود. به گونه ای که «ون سینگ» Wensinck گفته است: «آتشی بر روی تپه مقدسی که آنرا کوزه نیز می نامیدند، برافروخته می شد. در انجام این مراسم توقفی به وجود می آید که بسیار شبیه مراسم «وقوف» در انجام مراسم حج فعلی است. می توان گفت، اینهمه سروصدا و فریادی که تازی ها در هنگام انجام مراسم به راه می انداختند، برای آن بود که رعد و باران را برای کارآئی فراخوانند»^{۱۲۷}

«فریزر» Frazer در کتاب *Golden Bough* در باره رسوم و تشریفات سنگ اندازی به مجسمه شیطان، شرح دیگری دارد. او می نویسد:

«برخی اوقات هدف سنگ اندازی حاجیان، دور کردن روح خبیث از خود می باشد؛ بعضی اوقات این روش به منظور دفع شیطان انجام می گیرد و گاهی اوقات نیز هدف سنگ اندازی آنست که حاجی با انجام این رسم به نیکی ها دست یابد. ولی به هر روی، تاریخچه پیدایش این رسم حاکی است که این روش تنها به منظور دور کردن شر و شیطان انجام می شده... و امروز در انجام مراسم حج در مکه... حاجیان با یرتاب سنگ به مجسمه شیطان، کوشش می کنند، شر و ناپاکی را از خود بزدایند»^{۱۲۸}

بر پایه نوشتارهای «جوین بال» Juynboll انجام مناسک حج در آغاز، به وجود آوردن رویدادهای معجزه آسا بوده است. «جوین بال» در این باره می نویسد:

«هدف از انجام مناسک حج در آغاز باید ایجاد یک سال نوی پر پیروزی با باران و آفتاب فراوان، برکت، سعادت و وجود چارپایان و غله و گندم زیاد بوده باشد. در زمینهای پیشین، در عرفات و مزدلفه آتش روشن می کردند تا شاید خورشید را وادار کنند تا در سال نو برایشان تابش کافی داشته باشد. همچنین، در هنگام انجام مناسک حج، روی زمین آب می ریختند تا

از ایجاد خشکسالی جلوگیری به عمل آورند. شاید هم هدف سنگ اندازی در مینا نشانه آن بوده است که افراد مشرک و بت پرست بدوی بدینوسیله می خواسته اند، گناهان سال گذشته را از درور خود به خارج پرتاب کنند و خود را از مجازات و روبرو شدن با رویدادهای ناگوار به مناسبت گناهانشان برکنار نگهدارند.^{۱۲۹}

به همین ترتیب، دویدن بین عرفات و مزدلفه و برعکس، ممکن است برای ایجاد رویدادهای معجزه آور انجام می گرفته است. جشنی نیز که تازی های مشرک و بت پرست در پایان انجام مناسک حج برپای می کردند، شاید دلیل آن بود که آنها می خواستند در پایان سال از فراوانی نعمت بهره ور شوند. همچنین دلیل پرهیزکاری های زائران کعبه در هنگام انجام مناسک حج این بود که در نتیجه انجام این مراسم برای زائران خانه الله، نیروهای معجزه آور به وجود بیآورند.

خانه کعبه

تازی های مشرک و بت پرست عادت داشتند، بت های خود را در پهنه مقدسی که بوسیله سنگ محصور شده بود، قرار می دادند. این پهنه مقدس معمولا مکانی بود که تمام موجودات زنده می توانستند به آن پناهنده و در آنجا پناه امن بگیرند. داخل این پهنه مقدس نیز پیوسته چاهی وجود داشته است. ما نمی دانیم که خانه کعبه در آغاز در چه زمانی ساخته شده است، ولی بدون تردید می توان گفت که گزینش محل خانه کعبه، به سبب وجود چاه زمزم در آنجا بوده و کاروانهائی که به مقصد یمن و سوریه از مکه گذر می کردند، از آب آن چاه استفاده می برده اند.

افرادی که از چاه زمزم استفاده می کردند، به آن تکریم و تعظیم می کردند و هدایا و قربانی هائی به آن فراداشت می نمودند. درون خانه کعبه نیز چاه خشکی وجود داشت که مشرکین و بت پرستان، هدیه هائی به آن تقدیم می داشتند. زائرانی که برای ادای احترام به بت ها وارد کعبه می شدند، سر خود را در پهنه مقدس خانه کعبه می تراشیدند. امروز، ما می بینیم که تمام این اعمال و رفتار در آداب و مراسم حج در اسلام وارد

شده است.

نویسندگان اسلامی باور دارند که خانه کعبه، در حدود دو هزار سال پیش از آفرینش جهان در بهشت ساخته شده و هنوز هم مدل آن در بهشت وجود دارد. آدم با دستهای خود، خانه کعبه را در روی زمین بنا نهاد، ولی طوفان نوح آنرا از بین برد. سپس، به ابراهیم فرمان داده شد، تا آنرا دوباره سازی کند و او این کار را با کمک اسماعیل به انجام رسانید. هنگامی که اسماعیل در پی پیدا کردن سنگی بود تا گوشه خانه کعبه را بوسیله آن مشخص کند، جبرئیل فرشته را مشاهده کرد که حجرا لاسود را برای این هدف در اختیار او گذاشت. رنگ حجرا لاسود، در آغاز از شیر نیز سفیدتر بود، ولی گناهان افرادی که آنرا لمس می کردند، سبب شد که رنگش به سیاهی تبدیل شود. بدیهی است که تاریخچه افسانه‌های یاد شده از افسانه‌های کلیمی‌ها در باره اورشلیم زمینی و اورشلیم آسمانی برداشت شده است.

«مویز» و «توری» می‌نویسند که حتی پیش از ظهور محمد نیز تازی‌های مشرک و بت پرست معتقد بودند که ساختمان خانه کعبه بوسیله ابراهیم بنا شده است، ولی «اسنوک هورگرونج» و «الویز اسپرنگر» Aloys Sprenger باور دارند که ایجاد ساختمان کعبه بوسیله ابراهیم، اختراع خود محمد می‌باشد و او این کار را بدین منظور انجام داد تا اسلام را از موسویت جدا و مستقل سازد. «اسپرنگر» در این باره می‌نویسد: «با اختراع این دروغ... محمد دین را از فلسفه جدا کرد و آنچه را که فرد بشر بدان نیاز دارد یا دروغهای خود به وی دهش کرد. این نیازها عبارت بودند از: ملیت، آداب و مراسم ویژه، خاطرات تاریخی، اسرار و رموز آسمانها، اطمینان به ورود به بهشت. و با این اقدام، محمد هم وجدان خود و هم شرف و وجدان دیگران را فریب داد.»^{۱۳}

الله

واژه «الله» نیز در زمان پیش از ظهور محمد و اسلام بین تازیهای مشرک و

بت پرست وجود داشته و اسلام وجود این واژه را مدیون تازیهای مشرک و بت پرست می باشد. ما شواهدی در دست داریم که اعراب شمالی و ببر ساکنان شاهزاده نشین قدیمی عربی در مشرق و جنوب شرقی فلسطین واژه «الله» را در ساختار نامهای خود به کار می گرفتند. برخی از خدایان تازیها نیز نام «الله» داشتند و تازیهای دوره های بعد نیز از واژه «الله» برای نامهای خود بهره برداری می کردند. «ولهوسن» نیز می نویسد که نوشتارهای پیش از ظهور محمد و اسلام حاکی است که «الله» یکی از بت های بزرگ آن زمان بوده است. درونمایه خود کتاب قرآن نیز شهادت می دهد که «الله» آفریننده باران، جهان و غیره بوده است. در آن زمان یگانه جرم و گناه ساکنان مکه آن بوده است که خدائی بغیر از بت «الله» را مورد پرستش قرار دهند، زیرا بت «الله» بزرگترین خدای آن زمان بوده است. «نولدوکه» می نویسد، به هر روی این نکته دارای اهمیت بسیار می باشد که محمد بن عبدالله نیازی ندید که خدائی بغیر از بت الله به وجود بیاورد و همان بت الله را به عنوان خدای اسلام به پیروانش شناختگری کرد. تنها کاری که محمد در باره «الله» کرد، آن بود که این بت را از مشرکان و بت پرستان گرفت و به آن یک روح تقدس رسانی و الهی دهش کرد و آنرا خدای مسلمانان شمرد... اگر محمد از زمان نوجوانی با نام «الله» به عنوان خدای بزرگ و متعال بویژه در مکه آشنا نشده و خو نگرفته بود، بسیار جای تردید است که او بر آن می شد که دین یکتا پرستی برای تازیان به ارمغان آورد!

اسلام، اصول و آداب و رسوم خود را از تازیهای مشرک و بت پرست برداشت نمود و یا بهتر است بگوئیم، آنها را برای مسلمانان نگهداری کرد. این اصول و عبادات و رسوم عبارت بودند از: چند زنی، بردگی، طلاق فوری و قوانین و مقررات اجتماعی از جمله ختنه و غسل. «ون سینک»، «نولدوکه» و «گلدزیهر» همه نفوذ خرافات و ارواح خبیثه را در رسوم و آداب نماز شرح داده اند! برای مثال، این نویسندگان ماور دارند که تشریفات برگزاری نمازهای پنجگانه، بویژه هدف آداب و رسوم وضو گرفتن آنست که مؤمن نمازگزار خود را از وجود ارواح خبیثه نجات دهد، نه

اینکه در نظافت واقعی بدنش اقدامی به عمل آورد. از درونمایه بسیاری از حوادث اسلامی برمی آید که محمد بسیاری از رسوم و آداب خرافی را که در زمان جوانی از مشرکان و بت پرستان عربستان آموخته بود، در اصول و موازین اسلامی وارد و جاودان نمود. یکی از حدیث های اسلامی حاکی است که محمد گفته است «هنگامی که کسی از شما از خواب بیدار می شود، باید سه مرتبه بینی اش را خالی کند، زیرا شب هنگام شیطان در سوراخ بینی انسان بیتوته می کند.» در مورد دیگری محمد مشاهده کرد که یکی از پیروانش وضو گرفته، ولی نقطه خشکی روی پایش وجود دارد. محمد به این شخص دستور داد، وضویش را تجدید کند و در این باره اظهار داشت: «هنگامی که یک مسلمان بنده خدا وضو می گیرد، آبی که روی صورتش می ریزد، تمام گناهانش را پاک می کند. و زمانی که او هنگام وضو گرفتن، دستهایش را می شوید، هر گناهی که با دستهایش مرتکب شده پاک خواهد شد. و هنگامی که مسلمانی در هنگام وضو گرفتن، پاهایش را می شوید، تمام گناهانی که پاهایش مرتکب شده بوسیله آب و یا آخرین قطره آب پاک خواهد شد و وجودش بکلی از گناه وارسته خواهد شد.» «گلندزیهر» در این باره نوشته است، بر پایه اصول و باورهای ادیان سامی، آب وجود شیاطین را از بین می برد. هنگامی که محمد کفشهای سندنل به پای داشت، تنها با کشیدن دستهایش روی سطوح خارجی کفش، پاهایش را می شست و تمیز می کرد.

احادیث و سنن اسلامی حاکی است که فرد مسلمان باید سر خود، بویژه قسمت عقب جمجمه اش را بپوشاند. «ون سینک» معتقد است، دلیل پوشش سر آنست که از ورود ارواح خبیثه به بدن پیشگیری شود. بسیاری از اعمال و رفتار مسلمانان، مانند فریادهای مؤذن، بلند کردن دستها و غیره، برای آنست که ارواح خبیثه از بدن زدوده شوند.

زرتشت

نفوذ دین زرتشت بر ادیان و مذاهب جهان - که برخی اوقات «پارسیسم»

نامیده می‌شود - بوسیله برخی دانشمندان تأیید ولی گروهی دیگر آنرا مورد تردید قرار داده‌اند. «ویدنگرن» Windengren در این باره با قاطعیت کامل می‌نویسد:

«بدون تردید، ادیان ایرانی‌ها در گسترش تمدن و فرهنگ آنها و نیز ادیانی که در غرب به وجود آمد، بویژه در ادیان و مذاهب کلیمی‌های تبعیدی، ادیان و مذاهبی یونانی مانند میترائیسم، معتقدات و باورهای مذهبی دوره‌های پیش و بلافاصله پس از ظهور مسیح و اسلام، تأثیر فراوانی داشته است. دین زرتشت، همچنین در مذهب شیعه‌گری که از مهم‌ترین مذاهب سده‌های میانه بوده و نیز افکار و عقاید مربوط به غایت‌شناسی بسیار نفوذ داشته است.»^{۱۳۳}

«ویدنگرن» در کتاب *Die Religionen Irans* (1965) نفوذ اصول و عقاید زرتشت را در تورات در هنگام تبعید کلیمی‌ها به بابل بخوبی نشان داده است. «مورتون اسمیت» Morton Smith شاید نخستین کسی است که به شرح شباهت‌های بدون چون و چرا بین اشعیا و سرودهای زرتشت که گاتها نام گرفته، بویژه کاتهای ۵ : ۳ : ۴۴ پرداخته است. «اسمیت» ثابت کرده است که عقیده به اینکه خداوند به آفرینش نور و تاریکی پرداخته در هر دوی بنمایه‌های یاد شده وجود دارد. «جان هینلز» John Hinnels نیز در باره نفوذ اصول عقاید زرتشت در انجیل به شرح و توصیف پرداخته ثابت کرده است که نفوذ اصول زرتشت در انجیل بوسیله تماس بین کلیمی‌ها و اشکانی‌ها در سده دوم پیش از میلاد و میانه‌های سده اول پیش از میلاد به وجود آمده است.^{۱۳۴}

تردید نیست که دین ایرانی‌ها به گونه مستقیم بر اسلام اثر گذاشته، ولی ادیان موسوئیت و مسیحیت در اسلام به گونه غیر مستقیم اثر بخش بوده است. برای اثبات این امر بی‌مناسبت نیست، به شرح شباهت‌های بین اصول ادیان موسوئیت و زرتشت بپردازیم.

اهورمزدا خدای بزرگ و توانمند ایران که با نیروی بدون انتهای خود بوسیله فرشتگان بر جهان هستی فرمانروائی می‌کند و نیروی ویژه خود را بوسیله «سپنتا مینو» به‌مورد اجرا می‌گذارد، با «یهوه» شباهت کامل

دارد. ولی، توان اهورمزدا در برابر اهریمن که مانند شیطان در پایان عمر جهان باید نابود شود، قرار می گیرد... در اینجا، یعنی در رویدادهای پایان عمر جهان، بین اصول عقاید زرتشت و موسویت شباهت های بسیار آشکار وجود دارد. این شباهت ها عبارتند از: دوباره آفرینش جهان پس از نابودی، ظهور نجات دهنده جهان و بشر و فرمانروایی کامل او بر جهان، دوباره زنده شدن مردگان و زندگی جاودانی. در هر دوی این دین ها پیامبران بوسیله خدا مورد وحی قرار می گیرند. در دین زرتشت، اهور مزدا در کوه مقدس به زرتشت وحی می فرستد و در موسویت، یهوه به موسی در کوه سینا وحی می کند. اصول و قواعد نظافت در دین زرتشت که در وندیداد شرح داده شده، بویژه اعمالی که برای پاکیزگی پس از تماس با مرده و اشیاء ناپاک باید انجام بگیرد، به همان شکل در اصول «لاوی» توصیف شده است... آفرینش جهان در شش روز که در بخش تکوین کتاب تورات آمده، شبیه همان شش مرحله آفرینش در نوشتارهای مقدس زرتشتی ها می باشد. در هر دو دین، نسل بشر از یک زوج انسان نر و ماده به وجود آمده است. «مشیا» و «مشینا» که در واژه های ایرانی برای مرد و زن به کار می رفته، همان آدم (مرد) و حوا (زن) در تورات می باشد. در تورات، طوفانی تمام موجودات روی زمین را بغیر از یک جفت نر و ماده پرهیزکار از هر موجودی نابود می کند و در اوستا، زمستان سختی بغیر از بخش «ورا» همه زمین را از موجودات زنده خالی می کند. در هر دو مورد و در هر دو دین، دنیا دوباره بوسیله بهترین زوج باقی مانده از هر موجودی دارای موجودات زنده می شود و به سه بخش تقسیم می گردد. در نوشتارهای ایرانی، سه پسر «بیما» به نامهای «ترائاثونا»، «آیرا» و «سیربنا» جانشین پدر می شوند و در افسانه های سامی ها نیز «شم»، «هام» و «یاف» جانشین پدر می گردند. بنابراین، بدون تردید می توان گفت که دین موسی، در باره افکار و باورهائی که با فرشتگان و ارواح پیوند دارد و شاید هم عقاید و اصول مربوط به معاد (بازگشت)، به شدت زیر نفوذ دین زرتشت قرار گرفته است.^{۱۳۵}

پژوهش کرده، و من در این نوشتار از فرآیند پژوهشهای او بهره خواهم گرفت، «گلدزیهر» میباشد.^{۱۳۶}

پیروزی مسلمانان بر ارتش ساسانیان در جنگ قادسیه در سال ۶۳۶ میلادی، آغاز نخستین تماس مستقیم بین دو ملت تازی و ایرانی می باشد. این تماس سبب شد که فرهنگ عالی و تابان ایرانیها، اعراب و اسلام را زیر تأثیر و نفوذ قرار دهد. بهمین دلیل، ایرانیهایی که به اسلام گرویدند، ارزشهای جدیدی وارد اسلام کردند که این دین در نهاد از آن بهره‌ای نداشت.

هنگامی که خلافت دودمان بنی‌امیه فروپاشید، خلفای عباسی یک سیستم مذهبی اسلامی به وجود آوردند که معتقدات سیاسی - مذهبی ایرانیان در آن نقش بسزائی داشت. باید افزود که خلفای عباسی به دنبال انقلاب ابو مسلم خراسانی که به راستی یک جنبش ایرانی بود، به خلافت رسیدند. خلفای عباسی در ایران، بسیاری از روش‌ها و سنت‌های پادشاهان ساسانی را پذیرش کردند و مانند پادشاهان ساسانی، خود را پادشاه نامیدند و در واقع خلافت آنها پیوندی بین نهاد خلافت مذهبی خلفا و سازمان پادشاهی ساسانیان بود. سازمان پادشاهی خلفای عباسی به راستی یک نهاد دولتی مذهبی بود و آنها مانند پادشاهان ساسانی که پادشاهی خود را ناشی از حکومت الهی می‌دانستند، خلفای عباسی نیز خود را فرماندار حکومت مذهبی الهی به‌شمار می‌آوردند. بدین ترتیب، در زمان خلافت خلفای عباسی، نه تنها حکومت و مذهب به یکدیگر نزدیک بودند، بلکه بین آنها یک پیوند کامل وجود داشت؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت، حکومت و مذهب در یکدیگر ادغام شده بودند و بنابراین حکومت مذهبی، حکومت مردم نامیده می‌شد.

خواندن قرآن با صدای بلند که بین مسلمانان مرسوم است، روشی است که از زرتشتیان ایرانی برداشت شده، زیرا زرتشتیان وندیداد را با صدای بلند می‌خواندند. هم در دین زرتشت و هم در دین اسلام، خواندن متون کتاب مقدس مذهبی با صدای بلند برای زدودن گناهانی که انسان روی زمین مرتکب می‌شود و نیز رستگاری روان لازم شمرده شده است. پس از

درگذشت یکی از افراد خانواده، هم مسلمانان و هم زرتشتیان، برای مدت چند روز با صدای بلند به خواندن متون کتاب مقدس خود می پردازند.

متن آیه ۴۷ سوره انبیاء که حاکی است، در روز قیامت کردار و منش خوب و بد انسان در زندگی بوسیله ترازو اندازه گیری و حساب خواهد شد، نیز از ایرانی ها برداشت شده است. برای مثال، مشهور است که پیامبر گفته است: «کسی که برای مرده ای که در تابوت قرار دارد، نماز بخواند یک قیراط ثواب می کند، ولی کسی که در تمام مراسم دفن مرده تا زمانی که وی در گور گذاشته می شود، شرکت کند، دو قیراط ثواب می کند، آنچنان ثوابی که وزنش به اندازه کوه Chod خواهد بود.» ثواب و ارزش نماز جماعت، ۲۵ مرتبه بیش از نماز خواندن انفرادی است.

بر پایه آنچه که مفسران مسلمان در باره روز قیامت نوشته اند، جبرئیل فرشته برای اندازه گیری کردار و منش خوب و بد افراد، ترازویی در دست دارد که یک کفه آن روی بهشت و کفه دیگر روی دوزخ آویزان است. در «پارسیسم» نیز به همان ترتیب در باره روز قیامت آمده است که روی پللی که بین بهشت و دوزخ قرار دارد، دو فرشته ایستاده و کردار و منش افرادی را که از پل می گذرند، اندازه گیری می کنند. یکی از فرشتگانی که رساننده مهر الهی به افراد می باشد، ترازویی در دست دارد که رفتار و کردار تمام افراد را با آن وزن می کند. هرگاه وزن کردار نیکوی افراد بشر بیشتر از وزن رفتار نکوهیده آنها باشد اجازه خواهند یافت وارد بهشت شوند، در غیر اینصورت فرشته دیگری که اجرا کننده عدل خداست، آنها را به دوزخ پرتاب خواهد کرد. سایر قواعد و اصولی که در اسلام برای ارزشیابی کردار و رفتار افراد بشر ذکر شده، از مذاهب بدعتگزار دین مسیح گرفته شده که ما در باره آنها سخن خواهیم گفت.

نمازهای پنجگانه مسلمانان در ۲۴ ساعت نیز از ایرانی ها گرفته شده است. محمد، در آغاز برای مسلمانان تنها دو مرتبه نماز در شبانه روز مقرر کرد. سپس، به گونه ای که در قرآن آمده، نماز صبح را بدانها افزود و مقرر کرد که مسلمانان سه مرتبه (صبح، ظهر و شب) نماز بگذارند تا با نمازهای «شاخاریت»، «مینگاه» و «آرییت» کلیمی ها برابر شود. آنگاه،

هنگامی که محمد متوجه شد که ایرانی‌ها بر پایه اصول دین زرتشت، پنج مرتبه در شبانه‌روز نماز می‌گذارند، برای اینکه دین اختراعی‌اش اسلام از دین زرتشت عقب نماند، اصول خرده‌اوستا را در یازده شمار دفعات نمازگزاری در شبانه‌روز به گونه کامل از ایرانیها تقلید کرد و مقرر نمود، مسلمانان پنج مرتبه (گاه) در شبانه‌روز به درگاه خدا نماز بگذارند.

گذشته از تأثیر اصول و عقاید ایرانی‌ها از راه موسویت و مسیحیت در اسلام، فرهنگ ایران در عربستان پیش از اسلام نیز اثر گسترده داشته است. بدین شرح که بازرگانان مکه به گونه دائم با فرهنگ ایران در تماس بودند و نیز چندین نفر از شعرای عرب به ناحیه «الحیره» در فرات که جزء سیستم پادشاهی عربستان بوده و برای منتهای زیر نفوذ ایرانی‌ها قرار داشته، مسافرت کرده‌اند. به گونه‌ای که «جفری» نوشته است، «الحیره» در بین مناطق عرب، مرکز نفوذ ایران و ایرانی‌ها بوده^{۲۷} و شعرائی مانند «العشاء» اشعاری سروده‌اند که پر از واژه‌های فارسی بوده است. شمار بسیاری از واژه‌های فارسی نیز از اوستا، پهلوی و غیره وارد زبان عربی شده است. مدارکی وجود دارد که نشان می‌دهد، حتی اعراب مشرکی که در مناطق عرب‌نشین ساکن بوده، به کیش زرتشت درآمده‌اند. نفوذ فرهنگ ایران همچنین در عربستان جنوبی که مأموران ایرانی از سوی پادشاهان هخامنشی بر آنجا فرمان می‌رانده‌اند، دیده شده است. بالا تر از همه در قرآن آیاتی وجود دارد که زرتشتی‌ها را «مجوس» می‌نامد و آنها را در ردیف کلیمی‌ها، ستاره‌پرستان و مسیحیان و اهل ایمان قرار می‌دهد (آیه ۱۷ سوره حج). «ابن هشام» شرح حال نویس محمد می‌نویسد، شخصی به نام «ندرین حارث» که برای ساکنان مکه داستانهای رستم و اسفندیار و پادشاهان ایران را تعریف می‌کرد و همیشه به خود فخر و افتخار می‌ورزید که داستانهایش از افسانه‌های محمد بمراتب جالب‌تر است. «توری» می‌نویسد، سخنان «ندرین حارث» سبب شد که از پیروان محمد کاسته شود و از اینرو هنگامی که «ندرین حارث» در جنگ بدر دستگیر شد، محمد دستور کشتن او را صادر کرد و بدینوسیله از وی انتقام کشید.^{۲۸} «ابن هشام»، همچنین می‌نویسد که بین نزدیکان محمد یک ایرانی وجود

داشت به نام «سلمان» که شاید اصول و آئین دین نیاکانش را به محمد آموزش داده باشد.

محمد با این عقیده که خداوند دنیا را در شش روز آفرید و چون پس از آفرینش جهان خسته شد، به استراحت پرداخت مخالف بود. محمد، مخالفت با این عقیده را ممکن است از زرتشتی ها آموخته باشد، زیرا زرتشتی ها نیز این تئوری نابخردانه را بی پایه می دانستند و به آن عقیده نداشتند. عقیده محمد در باره روز «شنبه» نیز مانند زرتشتی ها بود، نه کلیمی ها. زیرا، کلیمی ها روز «شنبه» را روز استراحت می دانند، ولی مسلمانان و محمد، روز «جمعه» را روز کرد هم آئی و شادی مذهبی به شمار می آورند و در آئین زرتشت نیز همین روش در باره روز «جمعه» به کار می رود.

بر پایه احادیث معتبر اسلامی، محمد بوسیله حیوان سفیدی که «بُراق» نامیده می شد و دارای دو بال و اندازه اش بین الاغ و قاطر بود؛ به آسمان مسافرت کرد و در آنجا با جبرئیل فرشته، موسی، ابراهیم و غیره دیدار نمود. گفته شده است که «بُراق» شبیه «کریفون» آسوری ها (حیوانی که نیمی شیر و نیمی باز بوده)، می نموده است. «بلوشت» Blochet، باور دارد که تئوری «بُراق» و جزئیات معراج محمد به آسمان به گونه کامل از ایرانی ها گرفته شده است.^{۱۳۹}

جبرئیل فرشته مرا سوار بُراق کرد و به آسمان اول (پائین ترین آسمان) برد. دروازه بان آسمان فریاد برآورد، «تو کی هستی؟» جبرئیل پاسخ داد: «من جبرئیل هستم.» دروازه بان پرسش کرد: «چه کسی همراه توست؟» جبرئیل پاسخ داد: «محمد.» دروازه بان پرسش کرد: «آیا او به آسمان احضار شده است؟» جبرئیل پاسخ داد: «آلله.» دروازه بان گفت: «از آمدن او به آسمان اول حوشحالیم و به او حوش آمد می گوئیم.» آنگاه دروازه بان، در آسمان اول را گشود. هنگامی که من وارد آسمان اول شدم، جبرئیل آدم را به من نشان داد و اظهار داشت: «این پدر تو آدم است، به وی سلام کن.» پس از اینکه بین من و آدم سلام داد و دست شد، آدم به من گفت: «تو پیامبر عالیقدر به آسمان خوش آمدی.» سپس، جبرئیل مرا به آسمان دوم برد و در آنجا من یحیی و عیسی را دیدار کردم. در

آسمان سوم، یوسف؛ در آسمان چهارم، ادریس؛ در آسمان پنجم، هارون؛ و در آسمان ششم، موسی را دیدار کردم. پس از اینکه موسی سلام مرا پاسخ داد، شروع به گریستن کرد. هنگامی که من سبب گریه کردنش را پرسش کردم، موسی پاسخ داد: «دلیل گریه من آنست که پیروان تو بیشتر از پیروان من وارد بهشت می‌شوند.» آنگاه ما به آسمان هفتم بالا رفتیم. در آنجا جبرئیل، ابراهیم را به من نشان داد و اظهار داشت: «این ابراهیم، پدر توست.» من به ابراهیم سلام گفتم و او به من پاسخ داد و از آنجا ما به آسمان بالاتر رفتیم. در آنجا درختان میوه زیبایی وجود داشتند که برگهای آنها به اندازه گوش فیل بودند. جبرئیل اظهار داشت: «این آسمان آخر است و اکنون به آن چهار رودخانه نگاه کن. دو رودخانه داخل آسمان و دو رودخانه خارج آن وجود دارند.» من از جبرئیل درخواست کردم، در باره این رودخانه‌ها بیشتر توضیح بدهد. جبرئیل پاسخ داد: «آن دو رودخانه‌های داخلی، رودخانه‌های بهشت و آن دو رودخانه خارجی، رودخانه‌های نیل و فرات هستند.»

جزئیاتی که محمد به شرح بالا در باره مسافرت به آسمان (که در زبان عربی معراج نامیده می‌شود)، توضیح می‌دهد، به گونه کامل از متنی که به زبان پهلوی در چند صد سال پیش از ظهور اسلام نوشته شده و مربوط به مسافرت «آرتاویراف» به آسمان می‌باشد، گرفته شده است.^{۱۴} هنگامی که روحانیون زرتشتی احساس کردند که باورهای مذهبی زرتشت در حال کاستی است، «آرتاویراف» را به آسمان فرستادند تا دریابند، در آنجا چه می‌گذرد. «آرتاویراف» از یک آسمان به آسمان دیگر بالا رفت و سرانجام به زمین بازگشت نمود و جزئیات رویدادهای مسافرتش به آسمان را به شرح زیر برای زرتشتی‌ها بازگو نمود:

ما نخست به پایین‌ترین آسمان رفتیم: ... و در آنجا فرشته‌های مقنسی را دیدیم که از آنها نورهای بلند و تابانی درخشش داشت. من از سوش مقنس و فرشته آذر پرسش کردم: «اینجا چه محلی است و اینها چه کسانی هستند؟» «پس از اینکه آنها به من پاسخ بایسته دادند، ما به آسمان دوم و سوم بالا رفتیم.» در آنجا، بهمن سرفرشته، مرا به یک تخت طلائی راهنمایی کرد. هنگامی که از آن تخت بالا رفتیم، اورمزد را مشاهده کردیم

که گروهی از فرشته‌ها و مقامات دیگر آسمانی به وضع شکفت‌انگیزی که من تا کنون ندیده بودم، او را پرستش می‌کردند. راهنمای من اظهار داشت: «این اورمزد است.» من به اورمزد، سلام کردم و او ورود مرا از یک دنیای گذرنده به آن محلّ عالی و بیمانند خوش آمد گفت... سرانجام «آرتاویراف» می‌گوید، پس از آنکه راهنمای من فرشته آتش، بهشت را به من نشان دادند، ما به سوی دوزخ پائین رفتیم؛ و آنگاه از آن محلّ تاریک و وحشت‌آور به سمت بالا به نقطه زیبایی که اورمزد و فرشتگانش قرار داشتند، بالا رفتیم. پس از اینکه من به اورمزد سلام گفتم، وی با مهریانی کامل اظهار داشت: «آرتاویراف، به سوی دنیای مادی برگرد، تو اکنون اورمزد را دیده و او را می‌شناسی، زیرا من اورمزد هستم؛ من نیز کسی را می‌شناسم که او نکوکار و پارسا می‌باشد.»

تئوری پل صراط در اسلام نیز به گونه کامل از آئین زرتشت گرفته شده است. برپایه سنت‌های اسلامی، در روز داوری هر مسلمانی باید از پلی عبور کند که «صراط» نامیده شده است. این پل بر روی زبانه‌های آتش دوزخ قرار گرفته و نازک‌تر از مو و تیزتر از لبه شمشیر است.

این تئوری بدون تردید از آئین زرتشت گرفته شده است. زیرا در آئین زرتشت، هر کسی پس از مرگ باید از پل «چینوت پرتو» که برای افراد بدکردار تیزتر از تیغ بوده و گذشت از آن غیر ممکن است، گذر نماید. می‌دانیم که چون هندی‌ها و ایرانی‌ها از ریشه یک ملت یکتا که هند و اروپایی نامیده می‌شوند، هستند، از اینرو ادیان و مذاهب آنها نیز دارای بنمایه‌های یکسان هستند. ملت هند و اروپایی نیز وابسته به خانواده بزرگتری هستند که هند و اروپایی نامیده می‌شوند. بهمین دلیل است که تئوری پل «چینوت پرتو» در نوشتارهای باستانی هندوها «یا جورودا» نامیده شده است.

تئوری بهشت در اسلام نیز شباهت نزدیکی به تئوریهای هندی‌ها و ایرانی‌ها در باره بهشت دارد. در آئین زرتشت، «هد هوکت ناکس» Hadhoxt Nask سرنوشت روح انسان را پس از مرگ چنین شرح می‌دهد: هنگامی که انسان نکوکاری در می‌گذرد، روانش مدت سه شبانه روز نزدیک

جسمش قرار خواهد گرفت و در پایان شب سوم، روح شخص دین خود را به شکل دختر زیبای باکره پانزده ساله‌ای خواهد دید که به سبب کردار نیکش بدین شکل زیبا در آمده و همراه آن به بهشت بالا خواهد رفت. این شرح شبیه داستانهای «اسپاراساس» هندوهاست که حاکی است، در بهشت دختران زیبایی وجود دارند^{۱۴۱} که گرداگرد خدایان به رقص مشغول هستند و به روانهائی که به سبب کردار نیک وارد بهشت می‌شوند، خوش آمد می‌گویند. این دختران زیبا همچنین به عنوان هدیه در اختیار آنهائی که جان خود را در جنگ می‌بازند، قرار داده می‌شوند^{۱۴۲}.

بدین ترتیب، تئوری بهشت در اسلام از بسیاری جهات با تئوری هندوها در باره بهشت شباهت دارد، با تفاوت اینکه اسلام به حوریها و دختران باکره بهشتی با چشم شهوانی نگاه می‌کند و این موضوع سبب انتقاد و رنجش مفسران نخستین مسیحی از تئوری بهشت در اسلام شده است. در اسلام، دختران زیبای باکره بهشتی، همچنین به مسلمانانی که در جنگهای مذهبی کشته می‌شوند، پاداش داده می‌شوند. برخی از واژه‌هائی که در قرآن برای شرح بهشت به کار رفته، دارای ریشه‌های آشکار زبان فارسی هستند. برای مثال، واژه «ابریق» به معنی «آفتابه» از واژه «آرایک» گرفته شده است. «جفری» در این باره می‌نویسد: «بدون تردید می‌توان گفت که اعراب شمالی، واژه «حور» به معنی «سفیدپوست» و کاربرد این واژه را برای دختران باکره بهشتی از اجتماعات مسیحی آموختند و سپس محمد زیر تأثیر (یک واژه ایرانی) آنرا برای دختران زیبای بهشتی به کار گرفت.»^{۱۴۳} در نوشتاری که به زبان پهلوی نوشته شده، بهشت به هر مکانی که شبیه به باغی در فصل بهار باشد، گفته می‌شود که دارای همه گونه گلها و درخت‌ها می‌باشد. این همان باغ بهشتی است که در قرآن در آیات ۱۲ تا ۳۹ سوره واقعه، آیات ۱۲ تا ۲۲ سوره انسان، آیه ۱۰ سوره یونس و آیات ۵۰ و ۵۵ سوره رحمان شرح داده شده است. مفهوم این آیه‌ها حاکی است: «آنهائی که از خدا بترسند، دو باغ در اختیارشان قرار خواهد گرفت... که دارای درختهای سایه‌دار هستند... هر یک از آنها بوسیله چشمه‌سارها آبیاری می‌شوند... و دارای همه گونه میوه‌ها می‌باشند.»

همچنین بین تئوری یک نمونه انسان راستین مذهبی در آئین زرتشت و یک مسلمان صوفی که در اسلام به شکل یک انسان کامل در می آید، شباهت های بسیار برجسته ای وجود دارد. در آئین هر دوی این ادیان، دستور داده شده است که برای تکامل انسانیت از اصول ویژه پرستش و عبادت پیروی شود و در هر دو آئین، برخی شماره های خرافی وجود دارند که دارای ارزش ویژه ای می باشند. برای مثال، در هر دو آئین، یعنی در اسلام و زرتشت هر دو، شماره ۳۳ دارای اهمیت خرافی ویژه ای می باشد. بدین شرح که ۳۳ فرشته گزارش عبادت انسان را به آسمان می برند؛ و در وردخوانی نیز همیشه شماره ۳۳ به کار گرفته شده است. مانند ۳۳ تسبیح، ۳۳ تحمید، ۳۳ تکبیر و غیره.

جن، دیو و سایر اشباح

با توجه به خرافات چشمگیر و آشکاری که در دین اسلام وجود دارد و ما در پیش به شرح آنها پرداختیم، جای بسیار شکفت است که فلاسفه سده هجدهم، اسلام را یک دین خردگرا برشمرده اند. هرگاه این فلاسفه بیشتر در ژرف باورهای خرافاتی اسلام، مانند جن، دیو و سایر اشباح به بررسی پرداخته بودند، از اشتباه ساده لوحانه خود در باره داوریشان نسبت به اسلام شرمسار می شدند.

عقیده به فرشته، دیو و اشباح از ایرانی ها گرفته شده و واژه «عفریت» که در قرآن ذکر شده و معنی «دیو» می دهد، دارای ریشه پهلوی می باشد. بدین ترتیب، می توان گفت که تازی های مشرک، از سالها پیش از پدید آمدن اسلام به وجود موجوداتی به نام جن که در همه جا موجود بوده، ولی در هیچ کجا مشاهده نمی شدند، مشکوک بودند. واژه «جن» به گونه احتمال، مفهوم تاریکی و یا پوشیدگی دارد. جن ها در نهاد موجوداتی مرموز و دشمن گونه به نظر آمده اند. تازی های مشرک و بت پرست از جن ها ترس و وحشت داشتند و قادر به مشاهده آنها نبودند. ولی، با پدید آمدن اسلام، جن ها موجوداتی قابل مشاهده به شمار آمدند که

برخی اوقات نیز می‌توانستند برای افراد بشر سودمند باشند.

تازی‌های بت‌پرست باور داشتند که جن‌ها قابل مشاهده نبودند و توان آنرا داشتند که به شکل موجوداتی از قبیل مار، سوسمار و کژدم در آیند. اگر جنی در وجود انسانی راه می‌یافت، یا او را دیوانه می‌کرد و یا در کنترل خود در می‌آورد. چون محمد بن عبدالله، در محیطی سرشار از خرافات پرورش یافته بود، از اینرو به وجود اشباح اعتقاد کامل داشت و در این باره تا آنجا خرافاتی بود که خدایان اعراب بت‌پرست را در گروه دیوها طبقه‌بندی می‌کرد (به آیه ۱۵۸ سوره صافات نگاه فرمائید). بنابراین، باورهای خرافاتی در باره جن‌ها و اشباح نه تنها در اصول معتقدات مسلمانان وارد شد، بلکه این باورها در اسلام گسترش بیشتری یافت و با شدت زیادتری به سایر کشورهای که اسلام اختیار کرده بودند، سرایت کرد.

پرفسور «مکدونالد» Macdonald به شرح رویدادی می‌پردازد که شاعری به نام حسن بن ثابت که دوست نزدیک محمد بود، در آغاز زیر تأثیر یک جن مؤنث موفق به سرودن شعر شد. رویداد یاد شده به نوشته پرفسور «مکدونالد» به شرح زیر است:

«هنگامی که (حسن بن ثابت) از یکی از خیابان‌های مدینه عبور می‌کرد، جنی روی او پرید و او را به سوی پائین فشار داد و مجبورش کرد تا سه بیت شعر بگوید. حسن بن ثابت از آن پس قریحه چکامه‌سرانی پیدا کرد... و جن یاد شده، به گونه مستقیم چکامه‌سرانی را به او الهام کرد. وی از جن‌ها به نام «برادران جن» نام می‌برد و اظهار می‌دارد که جن‌ها از آسمان، اشعار پر وزن و قیافه به او الهام می‌کردند. نکته بسیار جالب آنست که مضمون‌هایی که حسن بن ثابت در چکامه‌هایش به کار می‌برد، شبیه وحی‌هایی است که از آسمان نازل می‌شده و در قرآن به کار رفته است.»^{۱۴۱}

«مکدونالد» می‌نویسد، بین الهاماتی که به «حسن بن ثابت» می‌شده و نخستین الهامی که به محمد شده، شباهت کامل وجود دارد:

همانگونه که «حسن بن ثابت» زیر فشار یک جن به چکامه‌سرانی پرداخت،

به همانسان نیز جبرئیل به محمد فشار آورد به قرائت نخستین وحی الله بپردازد. در این باره به شباهت های بیشتری نیز می توان برخورد کرد. بدین شرح که چنانکه جبرئیل فرشته، پیامبری را به محمد الهام کرده، به همانگونه نیز یک جن به «حسن بن ثابت» چکامه سرائی الهام نموده و افزون بر آن هم جبرئیل و هم جن از واژه «نفضه» که مفهوم «تکان دادن» دارد، در الهامات خود بهره برده اند.

با توجه به آنهمه مطالبی که در قرآن در باره جن مورد شرح و بحث قرار گرفته، می توان گفت که محمد خود به وجود جن عقیده داشته است. برای مثال، سوره ۷۲ قرآن به نام سوره جن نامگذاری شده؛ آیه ۱۰۰ سوره انعام، ساکنان مکه را از اینکه جن ها را شریک خدا قرار داده اند، سرزنش می کند؛ آیه ۱۲۸ همان سوره (انعام)، حاکی است که گروه جن ها بر افراد بشر فزونی یافته اند؛ آیه ۱۵۸ سوره صافات می گوید، اهالی مکه اظهار می دارند، بین جن و الله خویشی وجود دارد؛ آیه ۱۴ سور الرحمان، حاکی است که الله، جن ها را از آتش بیدود آفرید. در قرآن و اسلام، نوشته ها و اصول و احکام بسیاری در باره عقیده به وجود جن به چشم می خورد. کافی است ما در این بحث به این نکته اشاره کنیم که قرآن عقیده خرافاتی به وجود جن را مورد تأیید قرار داده و وجود جن در اسلام، به گونه کامل به رسمیت شناخته شده است. «مکدونالد» نیز آشکارا می گوید که قرآن و اسلام، نسبت به وجود جن، مانند موجودات قابل مشاهده و حقیقی رفتار کرده است. «مکدونالد» در باره وجود جن در قرآن و اسلام نوشته است: «قرآن و اسلام، برای جن ها وجود واقعی قائل بوده و در روابط بین جن و انسان و بویژه مسائل مربوط به ازدواج و اموال بین این دو موجود، اصول و احکام بسیاری بر شمرده است.^{۱۵} گویا این سینا نخستین فیلسوف اسلامی است که وجود جن را به گونه آشکار رد کرده است.

قرآن همچنین قائل به عقیده خرافاتی دیگری است که در تمام دنیای اسلام گسترش دارد و آن اعتقاد به بدچشمی است که موضوع سوره خلق بوده و یکی از فرندهای بارز بدبختی های بشری به شمار رفته است. محمد، خود به آثار و فرایندهای زیان آور بدچشمی عقیده داشته است.

«عصما بنت امیه» حدیثی نقل می‌کند، بدین شرح که روزی به محمد گفت: «یا رسول‌الله، خانواده جعفر قربانی بدچشمی شده‌اند، آیا لازم است که من برای رفع زیان‌های ناشی از آن، سحر و جادو به کار ببرم یا نه؟» محمد پاسخ داد: «البته، زیرا اگر یک چیز در دنیا وجود داشته باشد که قادر به سرتوشت انسان باشد، آن بدچشمی است.»

وام اسلام به موسویت

«اسلام بجز موسویت به اضافه پیامبری محمد، چیز دیگری نیست.»

S. M. Zwemer^{۱۴۶}

سندها و شواهد بسیاری از تاریخ‌نویسان اسلام بر جای مانده که نشان می‌دهد، کلیمی‌ها نقش مهمی در زندگی اجتماعی و تجارتي مدینه بر عهده داشتند. در مدینه طایفه‌های کلیمی بنی قینقاع، بنی قریظه و بنی نضیر دارای ثروت زیادی بودند و زمین‌ها و کشتزارهای آن شهر را در اختیار داشتند. همچنین کلیمی‌های شهر مدینه در هنرها و صنایع و پیشه‌های گوناگون و امور تجارتي دارای مهارت و کاردانی بودند. کلیمی‌ها در سایر شهرهای شمال عربستان نیز مانند شهرهای خیبر، تیما و فدک دارای جمعیت قابل توجهی بودند. «توری» نوشته است که کلیمی‌ها از سده ششم پیش از میلاد مسیح در شهر «تیمما» سکونت داشته‌اند. این شهر، بدون تردید، از آغاز ظهور مسیح، کلیمی‌نشین بوده و پس از انهدام اورشلیم در سال ۷۰ میلادی، کلیمی‌های بیشتری برای سکونت وارد آن منطقه شده‌اند. همچنین شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد، در عربستان جنوبی نیز کلیمی‌هایی سکونت داشتند که به مشاغل بازرگانی مشغول بودند. در عربستان جنوبی کتیبه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد، اصول و معتقدات مذهب کلیمی‌ها در این منطقه دارای نفوذ و کاربرد قابل توجهی بوده‌اند. گفته شده است که یکی از پادشاهان «هیماریت» به نام «ذونواس» به کیش موسویت وارد شده بوده است.

«توری» در صفحه ۲، کتاب خود می نویسد: «نخستین اثری که خواندن قرآن به انسان غالب می کند، آنست که محمد اصول و عقاید مذهبی اسلام را از کلیمی های حجاز فرا گرفته است. در هر صفحه قرآن، کم و بیش مطالبی در باره تاریخ یهود، داستان کلیمی ها، جزئیات قوانین و مقررات مربوط به پیروان دین موسویت و یا چگونگی کاربرد آنها و یا جُستارهایی مبنی بر اینکه، اسلام دین ابراهیم و موسی می باشد به چشم می خورد.

برخی از دانشمندان مانند «نولدوکه» و «ولهوسن» با عقیده مسلمانان، مبنی بر اینکه محمد بیسواد بوده، موافقت دارند، ولی «توری» و «اسپرنگر» معتقدند که محمد سواد داشته است. هرگاه خمیرمایه زندگی اجتماعی محمد در نظر گرفته شود، عقیده به بیسواد بودن وی، کار آسانی نخواهد بود. محمد در یکی از خانواده های محترم مکه پرورش یافته و نمی توان باور کرد که اگر او قادر به خواندن و نوشتن نبود، بیوه ثروتمندی از او می خواست که امور تجارتنی اش را بر عهده بگیرد. محمد، بدینجهت خود را بیسواد وانمود می کرد تا بتواند ادعا کند که از آسمان و خدا، به گونه مستقیم به او الهام و وحی می شده است. طبیعی است که اگر محمد وانمود می کرد که دارای سواد خواندن و نوشتن است، ادعای او مبنی بر اینکه الهاماتش از سوی آسمان و خدا به او وارد می شود، نمی توانست کار آسانی باشد.

اکنون پرسش آنست که محمد، آگاهی ها و دانستنی هایش را در باره تاریخ یهود از کجا به دست آورده است؟ دو پاراگراف مهم در قرآن وجود دارد که نشان می دهد، محمد به احتمال زیاد، یک آموزگار یهودی و شاید خاخام داشته است. آیه های ۵ به بعد سوره فرقان می گوید، کافران محمد را متهم می کنند که او به داستانهای قدیمی که بوسیله دیگران به او گفته می شود، گوش فرامی دهد. بدیهی است که محمد، داشتن آموزگار یهودی را انکار نمی کند، ولی اصرار می ورزد که از سوی خدایه وی الهام می شده است. در آیه ۱۰۵ سوره نحل، فرشته الهام کننده می گوید: «ما بخوبی می دانیم که آنها می گویند: یک انسان فانی این مطالب را به او یاد

داده است. زبانی که برای آموزش مطالب قرآن به کار می‌رود، خارجی است، ولی آموزگار (محمد) آنها را به زبان عبری روشن بیان می‌کند. «توری» می‌گوید، آموزگار محمد باید یک یهودی بابلی از مقدونیه جنوبی بوده باشد.

افزون بر آنکه، محمد به‌خانه کلیمی‌ها رفت و آمد می‌کرد و از افراد ویژه‌ای به فراگیری اصول و موازین دین یهود می‌پرداخت، انجام آئین موسویت را نیز بوسیله کلیمی‌ها، مشاهده می‌کرد و با چگونگی کاربرد آنها آشنا می‌شد. به هر روی، تردید نیست اعرابی که پیش از ادعای محمد به پیامبری، به دلائل گوناگون با کلیمی‌ها تماس برقرار می‌کردند، از عادات و رسوم، افسانه‌ها و داستانها و کارکرد آئین موسویت آگاه می‌شدند و این واقعیت در اشعار پیش از اسلام شرح داده شده است.

از سوره‌های نخستین قرآن چنین برمی‌آید که محمد بسیار زیر تأثیر کلیمی‌ها و دین آنها قرار گرفته بوده است. بهمین دلیل، محمد در آغاز کار، نهایت تلاش را به کار برد تا با پذیرش برخی از آئین دینی کلیمی‌ها (مانند گزینش اورشلیم به عنوان قبله مسلمانان)، آنها را خشنود و قانع کند که هدفش آنست که ادیان و آئین‌های پیامبران پیشین را به‌مورد اجرا بگذارد.

«زومر» با تأیید نوشته‌های «گیگر»، نویسنده کتاب یهودیت و اسلام *Judism and Islam* نفوذ موسویت را در اسلام با عقیده راسخ، به شرح زیر فهرست‌بندی کرده است:

الف - اصول و عقاید

۱- واژه‌های عبری و اسرائیلی در قرآن

۲ دیدمان‌های مذهبی

۳- موازین اخلاقی و مقررات و آداب و رسوم

۴- مقررات و آداب زندگی

ب .. داستان‌ها و افسانه‌ها

۱- واژه‌های عبری و اسرائیلی در قرآن

«گیگر» فهرست ۱۴ واژه را که وابسته به اصول و عقاید عبری‌ها و

کلیمی ها بوده و پیش از ظهور اسلام بین عربستان بی خدا و تازی های مشرک و بت پرست وجود نداشته، به شرح زیر برشمرده است:

- ۱- تابوت = به معنی کشتی؛ حروف «وت» که واژه با آنها پایان می یابد، عبری است و در زبان عربی وجود ندارد.
- ۲- تورات = که در قرآن به کار رفته، یک واژه عبری است.
- ۳- جنت، عدن = یک واژه عبری است.
- ۴- جهنم = نیز یک واژه عبری است.
- ۵- احبار = به معنی آموزگار.
- ۶- درس = رسیدن به ژرفای مفاهیم نوشتارهای مقدس بوسیله پژوهش دقیق.

۷- ربانی = به مفهوم آموزگار.

۸- سبت = به مفهوم روز استراحت.

۹- سکینه = حضور خدا (روح القدس).

۱۰- طاغوت = به مفهوم اشتباه.

۱۱- فرقان = تمیز دهنده خوب از بد.

۱۲- مأمون = پناهگاه.

۱۳- مثنی = تکرار.

۱۴- ملکوت = به مفهوم حکومت خدا.

به نظر می آید که محمد قادر نبوده است، برخی از عقاید و فریضه های مذهبی اسلام را با ساختار واژه های زبان بومی اش که عربی بوده، به کار برد و از اینرو قرآن همچنین دارای واژه های بسیار زیادی از زبانهای آرامی و سریانی بوده و این امر نشان می دهد که وی بسیاری از اصول و معتقدات مذهبی اسلام را از ملت هایی که به زبانهای یاد شده سخن می رانده اند، برداشت کرده است. برخی از این واژه ها عبارتند از: Sawt (تازیانه)، مدینه، مسجد (عبادتگاه)، سلطان، Sullam (نردبان)، نبی (پیامبر).

اصول و عقاید اساسی اسلام نیز از دین یهود برداشت شده است که مهمترین آنها به شرح زیر است:

یگانگی خدا

به گونه‌ای که در پیش مشاهده کردیم، عقیده به یگانگی ذات خدا در تازی‌های مشرک پیش از ظهور اسلام، پدیده نویافتی نبود، با این وجود، عقیده قاطع و بدون چون و چرای یکتاپرستی دین یهود، به سختی در محمد اثر بخشید و او را وادار کرد تا اساس و پایه دین نوظهورش را بر یکتاپرستی قرار دهد.

کتاب مقدس (الهامات نوشته شده)

عقیده براینکه الله، افراد بشر را بوسیله وحی و الهاماتی که به شکل نوشتار در آمده، هدایت و راهنمایی می‌کند، در پیروزی ادعای پیامبری محمد، تأثیر فراوان داشته است. به ویژه وی به سختی زیر تأثیر آگاهی‌هایی که در متون کتاب مقدس کلیعی‌ها آمده و دانشمندان کلیعی از آنها بهره می‌بردند، قرار گرفته است. در این راستا، آیه ۱۴۱ سوره بقره و آیه ۲۰ سوره انعام می‌گویند: «آنها کتب مقدس را به اندازه فرزندان خود می‌شناسند.» بدین ترتیب، محمد بر آن شده بود که کتابی به زبان عربی به وجود بیاورد که پیروانش مانند تورات از متون آن آموزش بگیرند. فرآورده این اندیشه‌گری محمد کتاب قرآن است که ادعا می‌کرد، نسخه اصلی آن در آسمان نگهداری می‌شود (آیه ۲۲ سوره بروج). این عقیده شبیهه‌مطلبی است که در جلد ششم «پیرک/بوت» آمده و حاکی است که قوانین و مقررات دین یهود از آسمان نازل شده است.

آفرینش

آنچه که محمد در باره آفرینش جهان شرح داده، به روشنی شبیه به مطالبی است که در سفر خروج (آیه ۱۱ فصل ۲۰) آمده است. آیه ۲۷ سوره ق در این باره می‌گوید: «ما آسمانها و زمین و آنچه را که بین این دو قرار دارد، در شش روز آفریدیم و این کار ما را خسته نکرد.» در جاهای دیگر، قرآن می‌گوید، زمین در دو روز آفریده شده است (آیه‌های ۸ تا ۱۱ سوره فصلت).

هفت زمین و هفت آسمان

قرآن در بیشتر موارد به هفت آسمان اشاره می کند (سوره اسری، آیه ۴۶؛ سوره مؤمنون، آیه ۸۸؛ سوره فصلت آیه ۱۱، سوره طلاق، آیه ۱۲).
 Chegiga نیز بارها به همین مورد (هفت آسمان و هفت زمین) اشاره کرده است (آیه ۲ بخش ۹ Chegiga). قرآن، در آیه ۴۴ سوره حجر می گوید، دوزخ دارای هفت طبقه است؛ در (آیه ۲ بخش ۱۵۰ Zohar) نیز همین شرح در باره دوزخ وجود دارد. این عقاید و اندیشه ها از بنمایه های هند و اروپایی سرچشمه می گیرد، زیرا هم نوشتارهای مقدس هندوها و هم زرتشتی ها به آفرینش هفت زمین و آسمان اشاره کرده است. آیه ۹ سوره هود می گوید، تخت الله روی آب قرار گرفته است. «راشی» کلیمی ها نیز در آیه ۲ بخش اول سفر تکوین می گوید: «تخت با شکوه در آسمان بوده و روی سطح آبها حرکت می کند و در آنجا قرار گرفته است.» آیه ۷۶ سوره زخرف می گوید، مالک فرشته نگبان دوزخ است که بر شکنجه افراد گناهکار نظارت می کند. بهمین ترتیب، کلیمی ها نیز باور دارند، دوزخ دارای شاهزاده ای است که بر مجازات خطاکاران نظارت می نماید. مالک، بدون تردید شکل درهم ریخته ای است از خداوند آتش که در سایر نوشتارهای مقدس کلیمی ها به کار برده شده است.

آیه ۴۴ سوره اعراف می گوید، دیواری وجود دارد به نام «اعراف» که بهشت را از دوزخ جدا می سازد. «و میان این دو گروه (بهشتیان و دوزخیان) حجاب و پرده ای است که مانع می شود، آنها یکدیگر را مشاهده کنند و در اعراف (یعنی جایگاه میان دوزخ و بهشت) مردانی هستند که همه به سیمایشان شناخته می شوند و آنها به اهل بهشت می گویند «خوشا به حال شما، ما را از آبهای گوارا و نعمت های بهشتی که خداوند روزی شما کرده، بهره مند کنید. آنها پاسخ می دهند، خداوند این آب و طعام را برای کافران حرام کرده است.» در نوشتارهای مقدس کلیمی ها در Midrash و در آیه ۱۴ بخش ۷ Ecclesiastes نیز می خوانیم: «چقدر بین بهشت و دوزخ فاصله است؟ خاخام (جوختان) می گوید، یک دیوار. خاخام (آخا) می گوید، یک کف دست. مرتبان آنها باور دارند که بهشت و

دوزخ تا آن اندازه به یکدیگر نزدیک هستند که ساکن هر یک می‌توانند به آسانی یکدیگر را ببینند. « جالب اینجاست که در نوشتارهای زرتشتی‌ها نیز نکته‌ای به همان مفهوم وجود دارد که می‌گوید: «فاصله بین بهشت و دوزخ، مانند فاصله بین نور و تاریکی است.»

برخی از نوشتارهای قرآن (آیه ۱۵ سوره حجر، آیه ۷ سوره صافات و آیه ۵ سوره ملک)، حاکی است که جن‌ها برای کشف اسرار آسمان، به گونه سری به گوش می‌ایستند، ولی فرشته‌ها آنها را با شهاب دور می‌کنند. به همان ترتیب، در نوشتارهای کلیمی‌ها می‌خوانیم که جن‌ها پشت پرده به گوش می‌ایستند تا از رویدادهای آینده آگاه شوند.

آیه ۳۰ سوره ق می‌گوید: «در آنروز از دوزخ پرسش می‌شود، آیا پرسیده‌ای؟ و دوزخ پاسخ می‌دهد، مگر بیشتر از اینهم ممکن است؟» در آیه ۱ بخش «آکیبا» در کتاب مقدس یهودی‌ها *Othiod Derabbi* نیز نوشتاری می‌بینیم که حاکی است: «سلطان دوزخ هر روز می‌گوید، به من بیشتر و بیشتر غذا بدهید تا پر شوم.»

در آیه ۴۲ سوره هود و آیه ۲۷ سوره مؤمنون، در باره طوفان نوح، گفته شده است: «که آب به جوشش افتاد.» در متون مقدس کلیمی‌ها نیز می‌خوانیم که مردم در هنگام طوفان نوح با آب جوشان مجازات شدند. هنگامی که بحث از اشکال در ورود به بهشت پیش می‌آید، متون کتب مقدس کلیمی‌ها می‌گوید، مگر اینکه فیل از سوراخ سوزن خارج شود، قرآن هم در آیه ۳۸ سوره اعراف می‌گوید، مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن خارج شود.

تالعود می‌گوید، اعضاء و اندام بدن انسان بر ضد او شهادت می‌دهند (*Chegiga 16, Taanith 11*). در آیه ۲۴ سوره نور قرآن می‌خوانیم: «روزی که زبان و پا و دست مردم بر ضد آنها و اعمالی که انجام داده‌اند، شهادت می‌دهد.» (همچنین به آیه ۶۵ سوره یاسین و آیه ۱۹ سوره فصلت نگاه فرمائید).

آیه ۴۶ سوره حج می‌گوید: «یک روز در نظر خداوند، هزار سال است.» زیور نیز در آیه ۴ بخش ۹۰ می‌گوید: «یکهزار سال در نزد

خداوند مانند دیروز در نظر شماست.» (همچنین به آیه ۴ سوره سجده و آیه ۲ بخش ۹۶ Sanhedrin نگاه و آنها را با یکدیگر برابری کنید.)

کوه قاف

در اسلام حدیثی وجود دارد که می گوید، روزی عبدالله از محمد بن عبدالله از بلندترین نقطه دنیا پرسش کرد. محمد پاسخ داد، کوه قاف که از زمرد سبز تشکیل شده است. این توضیح، مفهوم درهم ریخته آیه ۲ سفر تکوین در تورات می باشد که می گوید، Thohu (قاف) خط سبزی است که دنیا را محاصره کرده و پس از آن تاریکی وجود دارد.

اصول اخلاقی و حقوقی

اصول اخلاقی و حقوقی اسلام را نیز محمد از تالمود برداشت کرده است. برای مثال، متن آیه ۷ سوره اعراف که می گوید: «اگر پدر و مادر از فرزند انجام عمل زشتی را بخواهند، او نباید از آنها فرمانبرداری کند»، رونوشت آیه ۶ Jebhamoth می باشد. در باره خوردن و آشامیدن در هنگام روزه ماه رمضان، آیه ۱۸۷ سوره بقره می گوید: «بخورید و بیاشامید تا آنگاه که خط سفیدی روز از سیاهی شب در سپیده دم پدیدار شود، پس از آن روزه را انجام دهید.» این فرضیه همان مفهومی است که در آیه ۲ بخش ۱ Mishnah Berachoth ذکر شده و می گوید، نماز «شیما» باید در زمانی که یک خط آبی از یک خط سفید تشخیص داده می شود، انجام بگیرد. در آیه ۴۶ سوره نساء می خوانیم که مسلمانان نباید در هنگام مستی و یا جنابت و یا مباشرت با زنان نماز بخوانند. تمام این نکات از آیه ۲ بخش ۳۱ و آیه ۴ بخش ۱۱۱ و بخش ۶۴ Erubin گرفته شده است. بهمین ترتیب، آیه ۲ سوره بقره، آیه ۱۸۸ سوره آل عمران و آیه ۱۳ سوره یونس و آیه ۱۰ Berachoth حکم یکسانی را ذکر کرده و می گویند! نماز را می توان ایستاده، در حال راه رفتن و یا در حال سواری بجای آورد. آیه ۱۰۲ سوره نساء و آیه بخش ۴ Mishnah Berachoth، هر دو به گونه یکسان می گویند، که نماز را می توان در موارد ضروری به گونه کوتاه به جا

آورد، بدون اینکه گناهی بر شما نوشته شود. شرائط و مقررات وضو گرفتن که در آیه ۸ سوره مائده آمده، همان دستور بخش ۴۶ Berachoth می باشد. آیه ۴۶ سوره نساء و آیه ۸ سوره مائده می گویند، اگر آب برای وضو گرفتن در دسترس نباشد، می توان با خاک تیمم کرد. و این همان حکمی است که تالمود در بخش ۴۶ Berachoth مقرر می کند و می گوید، شما می توانید بجای آب خود را با خاک تمیز کنید. آیه ۱۱۰ سوره اسری می گوید، آهنگ نماز خواندن نباید خیلی بلند باشد و آیه ۲ بخش ۳۱ Berachoth نیز همان حکم را مقرر می کند.

آیه ۲۸ سوره بقره قرآن حاکی است، زنانی که طلاق گرفته اند باید پیش از ازدواج دوباره مدت سه ماه صبر کنند. آیه ۴ بخش ۱۰ Mishnah Jabhamouth نیز همان فریضه را برای زنانی که قصد ازدواج دوباره دارند، مقرر می دارد. اصولی را نیز که آیه ۳۳ سوره بقره در باره درجه قرابت و خویشاوندی بین زن و مرد حکم می کند، همان مقرراتی است که در آیه ۱ بخش ۴۰ Kethuboth تالمود ذکر شده است. هر دوی این مذاهب گفته اند که مادر باید برای دو سال به فرزند خود شیر بدهد - به آیه ۳۱ سوره رعد و آیه ۲۲۳ سوره بقره و آیه ۱ بخش ۶۰ Kethuboth نگاه کنید و آنها را با یکدیگر برابری نمائید.

«توری» برخی دیگر از اصول و مقرراتی را که محمد از کلیمی ها برداشت کرده، به شرح زیر ذکر می کند:

تئوری معاد برای تمام افراد بشر، خواه نکوکار و خواه زشت کردار در آیه از ۲ به بعد بخش ۱۲ دانیال ذکر شده و از آن زمان به بعد مشهور همه بوده است. در روز قیامت که به عبری Yom dina rabba گفته می شود، روزنامه اعمال همه باز و به رفتار و کردار آنها رسیدگی می شود. عقیده به بهشت و دوزخ و اینکه نکوکاران با بهشت پاداش داده می شوند و زشت کرداران با آتش دوزخ مجازات می شوند، آشکارا در نوشتارهای مقدس کلیمی ها ذکر شده که البته محمد با پندارهای خود، تغییراتی در آنها به وجود آورده است. عقیده به وجود فرشته ها و ارواح خبیثه، بویژه اعمال ابلیس و جبرئیل که فرشته وحی بوده نیز در نوشتارهای مقدس کلیمی ها شرح داده شده است. با توجه به آنچه که محمد در قرآن در باره آفرینش

زمین و آسمان و افراد بشر و سایر عوامل طبیعت شرح داده، می توان دآوری کرد که وی بسیار زیر تأثیر فصل سفر تکوین در تورات قرار داشته است.^{۱۴۲}

افسانه ها و قصص

به گونه ای که «امانوئل دویچ» Emanuel Deutsch گفته است: «به نظر می رسد که (محمد) از زمان خردسالی با آنچه که در تالمود، تارگوم و میدراش (نوشتارهای مقدس کلیمی ها) وجود داشته، نفس می کشیده است.»

نامهای زیر که در عهد عتیق آمده، همه در قرآن ذکر شده است:

هارون، هابیل، قایل، ابراهیم، آدم، داود، الیاس، ادریس، عزری، جبرئیل، یاجوج، مأجوج، جالوت، اسحاق، اسماعیل، یعقوب، ایوب، یونس، یوشع، یوسف، قارون، لوت، میکائیل، موسی، نوح، فرعون، تالوت، سلیمان و آذر.

تمام افسانه ها و قصص یاد شده از کتاب عهد عتیق برداشت شده، ولی به گونه ای که فرهنگ اسلام، *Dictionary of Islam* نوشته است: «محمد این رویدادها را با تغییرات اشتباه آلوده ای با افسانه های تالمود درهم آمیخته و در قرآن ذکر کرده است.» نمونه این اشتباهات به شرح زیرند:

ساختن گوساله بوسیله هارون: آیه ۹۰ سوره طه

قایل و هابیل: آیه ۳۰ سوره مائده

فرشته ها از ابراهیم دیدار کردند: آیه ۱۱ سوره جن و آیه ۵۱ سوره

حجر

ابراهیم آماده قربانی فرزندش شد: آیه ۱۰۱ سوره صافات

سقوط آدم: آیه ۱۸ سوره اعراف و آیه ۸۴ سوره بقره

قارون و همراه او: آیه ۲۸ سوره انسان، آیه ۲۹ سوره ص و آیه ۲۵

سوره غافر

آفرینش جهان: آیه ۳ سوره نحل، آیه ۳ سوره رعد، آیه های ۱ و ۱۲

سوره فاطر

ستایش داود از الله: آیه ۱۰ سوره سبا

طوفان: آیه ۹ سوره قمر، آیه ۱۱ سوره حاقه و آیه ۴۲ سوره هود

رفتن یعقوب به مصر: آیه ۱۲ سوره عادیات

داستان یونس و ماهی: آیه ۸۶ سوره انعام، آیه ۹۸ سوره یونس، آیه

۱۳۹ سوره صافات و آیه ۴۸ سوره قلم

داستان یوسف: آیه ۸۴ سوره انعام، آیه ۱ سوره یوسف و آیه ۸۶ سوره

غافر

فرستادن الله ترنجبین و مرغ بریان برای بنی اسرائیل: آیه ۱۶۰ سوره

اعراف و آیه ۸۲ سوره طه

الهام الله به موسی که عصای خود را بر سنگ زند: آیه ۱۶۰ سوره

اعراف

کشتی نوح: آیه ۴۰ سوره هود

فرعون: آیه ۴۶ سوره بقره، آیه ۷۶ سوره یونس، آیه ۴۵ سوره زخرف و

آیه ۳۸ سوره غافر

داوری سلیمان آیه ۷۸ سوره انبیاء

ملکه سبا: آیه ۷۲ سوره حج

به نظر می‌رسد که محمد با به کار بردن اینهمه نامها و مطالبی که در

نوشتارهای مقدس سایر ادیان و بویژه یهودی‌ها وجود داشته، می‌خواسته

است بین اسلام و سایر ادیان کتابدار، پیوند استواری برقرار سازد و بگوید،

همان خدائی که پیامبران سایر ادیان را به رسالت گسیل داشته، او را هم

رسول خود کرده و رسالت او ادامه نبوت سایر پیامبران است.^{۱۴۸} با اینهمه

نامها و مطالب و رویدادهائی که محمد از کتاب عهد عتیق برداشت کرده،

با این وجود دانشمندان باور دارند که او نتوانسته است، اصل و حقیقت

آنها را دریابد. «اوبرمن» Oberman در این باره می‌نویسد:

«نه تنها متون نوشتارهای مقدس کتابهای عهد عتیق و عهد جدید، بلکه هر

موردی که در الهاماتی که محمد وانمود می‌کرده، به‌ویژه شده و آنها را از

بنمایه‌های سایر نوشتارهای مقدس برداشت کرده، پُر از ناهمگونی‌ها،

اشتباهات و پندارهای نابجا می‌باشد. نکته بسیار مهم در این جستار آنست

که هر زمانی که محمد، متون نوشتارهای مقدس را به گونه اشتباه در الهاماتی که وانود می کرده، به وی شده به کار گرفته است، اغلب آنها را با تغییراتی که فکر می کرده، به جذبشان خواهد افزود، مورد تکرار قرار داده است.^{۱۴۹}

با این وجود، در اصولی که محمد از نوشتارهای یهودی ها و تالمود برداشت کرده، نتواسته است تغییری در آنها به وجود بیاورد. «توری» در این باره می نویسد:

«افرادی را که محمد در گفتارهای مذهبی از آنها نام می برد، همه با یکدیگر شباهت دارند و سخنانی که ایراد می کند؛ خشک، کسالت آور و خالی از لطافت است. محمد بسیار مایل است که سخن و گفتارش تازه و هیجان انگیز باشد، ولی در این باره توان هنرنمایی از او مشاهده نمی شود. بین اصول و مواردی که محمد موعظه می کند، پیوند منطقی وجود ندارد و مخاطبین او نمی توانند، گفتارهای او را به آسانی و سادگی درک کنند. سخنان و گفتارهای محمد تکراری بوده و خشک و بدون لطف است... او در آیه های ۲۷ تا ۵۱ سوره هود، شرح گسترده ای از داستان نوح به دست می دهد... ولی شرح یادشده، کمتر از رویدادهایی که بر نوح گذشته است، حکایت می کند و بیشتر به رجزخوانی های مذهبی که در سراسر قرآن تکراری، غیر آگاهی دهنده و خسته کننده است، می پردازد. انسان پس از خواندن اینهمه مطالب ملال آور به این اندیشه می افتد که اگر برآستی یکی از همراهان نوح که مدت چهل روز و چهل شب با او در کشتی گذرانیده، به این حرفها گوش فرامی داد، آرزو می کرد، قربانی طوفان می شد و به اینهمه زحمت و ملال تن در نمی داد.»^{۱۵۰}

افزون بر آن، آگاهی های محمد از رویدادهای تاریخی عبریان بسیار اندک بوده است. او ترتیب پیامبرشاهی تالوت، داود و سلیمان را می دانسته، ولی از ترتیب تقدم و تأخر سایر پیامبران عربی هیچگونه آگاهی نداشته است. محمد، همچنین عقاید شکفت انگیزی در باره «عزرا» داشته و نمی دانسته است، او در چه تاریخ و زمانی بسر می برده است.

او بهمین ترتیب، از چگونگی تاریخ زندگی یسع، یعقوب، یونس و ادریس آگاهی نداشته است. محمد از نسب نامه عیسی مسیح که می گویند (از

نسل داود بوده)، از افرادی که با عیسی همزمان بوده (بغیر از یحیی) و تاریخ مسیحیت، هیچگونه آگاهی نداشته است. محمد، بر این باور بوده که موسی و عیسی دو نسل پس از یکدیگر بوده و پس از وحی متون تورات به موسی و سپری شدن زندگی او، عیسی مسیح ظهور کرده و متون مشابهی به وی وحی شده که در کتاب مقدس مسیحیان گردآوری شده است. این موضوع را بخوبی می‌توان از عقیده او در باره اینکه «ماری» مادر عیسی و «مریم» خواهر موسی و هارون بوده است، درک کرد.

محمد، یکی از رویدادهائی را که عبری‌ها معتقدند، در زمان سلیمان روی داده، به زمان نوح و تاریخ زندگی او نسبت می‌دهد. اشتباهات دیگر محمد در شرح زندگی نوح آست که وی عمر نوح را تا رویداد طوفان (آیه ۱۳ سوره عنکبوت)، ۹۵۰ سال دانسته، در حالی که (بند ۲۹ بخش ۹) سفر تکوین، تمام عمر نوح را ۹۵۰ سال ذکر کرده است. از دگر سو، محمد همسر نوح را یک زن کافر به‌شمار آورده، در حالیکه هیچیک از متون نوشتارهای مقدس عبریان، به‌چنین واقعیتی اشاره نکرده است. قرآن همچنین وجود «تالوت» را با «جدعون» اشتباه کرده است. (متن آیه ۲۵۰ سوره بقره را با متن بند ۵ بخش ۷ کتاب داوران برابری کنید.)

آفرینش آدم

آیه‌های ۲۸ تا ۳۳ سوره بقره حاکی است:

به‌یاد آر، زمانی که الله به فرشتگان گفت: «من بر آدم که در زمین مخلوقی به‌وجود آورم. فرشتگان گفتند: «آیا می‌خواهی کسانی را بیافرینی که در زمین فساد و خونریزی کنند؟ و حال آنکه ما خود ترا تسبیح و تقدیس می‌کنیم.» الله پاسخ داد: «من چیزی از اسرار آفریدن بشر می‌دانم که شما نمی‌دانید.» و الله به آدم نامهای همه چیزها را آموزش داد، آنکاه حقایق آن نامها را در نظر فرشتگان پدید آورد و سپس گفت: «اگر اندیشه شما درست است، این نامها را بازگو کنید.» فرشتگان پاسخ دادند: «ای الله بزرگ، ما بغیر از آنچه که تو به ما آموزش داده‌ای چیزی نمی‌دانیم. زیرا تو دانا و حکیم هستی.» الله گفت: «ای آدم، این نامها را به فرشتگان بازگو کن.» چون آدم آن نامها را بر زبان آورد، الله گفت: «ای فرشتگان، اکنون دانستید که من بر آنچه که در زمین آسمانها می‌گذرد و آنچه که آشکار و نهان است، آگاه هستم.»

حال که از چگونگی متن قرآن در باره افسانه آفرینش آگاه شدیم، به شرح بنمایه های اساسی آن می پردازیم:

بند ۲۶ بخش نخست کتاب تکوین می گوید: «هنگامی که خدا تصمیم گرفت بشر را بیافریند با فرشتگان به مشورت پرداخت و به آنها گفت، اکنون ما باید وجود و شکل انسان را در اندیشه خود پندار کنیم.» فرشتگان گفتند، انسان چه کسی است که تو او را در یاد خود بررسی می کنی (زبور، بنده کتاب هشتم) و فروزه های او چیست؟ خداوند پاسخ داد، خرد او برتر از شماست. سپس، خداوند یک گله گاو، حیوانات دیگر و پرند هائی نزد آنها آورد و نامهای آنها را از فرشتگان پرسش کرد. هیچیک از فرشتگان، هیچگونه آگاهی از نامهای آنها نداشتند، پس از اینکه خداوند انسان را آفرید، آن حیوانات را نزد او آورد و از آدم خواست، نامهای آنها را بر زبان راند. آدم پاسخ داد، این گاو نر است، این الاغ، آن اسب و این یکی شتر است. خداوند ادامه داد، و نام تو چیست؟ آدم پاسخ داد: «نام من باید از زمین بنمایه گرفته باشد، زیرا من از خاک زمین آفریده شده ام.» (Midrash Rabba در Leviticus Parashah 19، و تکوین، Sanhedrin 38 Parashah 8).

در قرآن سوره های چندی وجود دارد که می گوید، الله به فرشتگان دستور داد، به آدم سجده کنند (آیه های ۱۰ تا ۲۶ سوره اعراف، آیه های ۲۹ تا ۴۴ سوره حجر، آیه ۴۸ سوره کهف، آیه ۱۱۵ سوره طه، آیه های ۲۷ تا ۷۱ سوره طارق). همه فرشتگان بغیر از شیطان، فرمان خداوند را پذیرش و اجرا کردند. این موضوع به گونه کامل با متن Midrash «خاخام موسی» برابری دارد.

هابیل و قابیل

«توری» در انتقاد از محمد گفته است که وی هنگام بازگو کردن نوشتارهای کتب مقدس، موارد مهم آنها را به سبب ناهمبندی و ناآگاهی، حذف کرده است. «گیگر» برای اثبات دآوری «توری» در باره محمد به شرح داستان هابیل و قابیل پرداخته است، «گیگر» می نویسد، آنچه که متن قرآن (آیه ۲۵ سوره مائده)، در باره داستان هابیل و قابیل گفته، به گونه

کامل روشن و منطقی نیست و اگر ما بخواهیم به مفهوم اصیل و روشن این داستان پی ببریم، باید به بند ۵ بخش ۴ Mishnah Sanhedrin نگاه کنیم. محمد چگونگی کشتن هابیل را در قرآن از انجیل برداشت کرده و گفتگوی بین هابیل و قابیل، پیش از کشته شدن هابیل به دست قابیل را از تارگوم اورشلیم گرفته است. متن قرآن حاکی است، پس از اینکه هابیل کشته شد، خداوند یک کلاغ سیاه را مأمور کرد تا با پنجه‌هایش کندن زمین را به قابیل نشان دهد که چگونه برادرش هابیل را در خاک دفن کند. قرآن در این باره می‌گوید:

و خدا کلاغ سیاه را فرستاد تا زمین را با پنجه‌هایش بکند و به قابیل نشان دهد که چگونه بدن برادرش را دفن کند. قابیل گفت، وای بر من، زیرا من قادر نیستم، مانند این کلاغ سیاه زمین را بکنم و به حالت پشیمانی و توبه در آیم. بدین سبب بر بنی اسرائیل چنین حکم کردیم که هر کس نفسی را بدون جهت قصاص و یا بی آنکه آن شخص فتنه و فساد در روی زمین کرده باشد، بکشد، مانند آن است که همه مردم را کشته و هر کس نفسی را زندگی بخشد، مانند آنست که به همه مردم زندگی داده باشد (آیه ۳۰ تا ۴۵ سوره مائده).

به گونه‌ای که مشاهده می‌شود، مطالبی که با حروف ایتالیک نگارش شده، از نظر مفهوم لغوی و منطقی، هیچ پیوندی با آنچه که پیش از آن گفته شده ندارد. سبب ذکر این مطالب، هنگامی برای ما روشن می‌شود که به بند ۵ کتاب ۴ Mishnah Sanhedrin نگاه کنیم، به شرح زیر:

در باره قابیل که برادرش را کشت گفته شده است، صدای خون‌های برادرت چون فریادی بلند شد. باید توجه داشت که در اینجا واژه «خون» به گونه مفرد به کار نرفته، بلکه به شکل جمع به کار گرفته شده و «خون‌ها» ذکر شده است. مفهوم این موضوع آنست که کشته شدن هابیل، تنها خون ویرا به زمین نریخته، بلکه شامل خون نسل او نیز بوده است. بشر به گونه مفرد آفریده شده و باید بداند، هنگامی که دست به کشتار و نابودی یک انسان دیگر می‌زند، در واقع تمام نژاد بشر را کشته است. بهین ترتیب، کسی که در راه نجات یک فرد بشر گام برمی‌دارد، برآستی که تمام نژاد بشر را نجات داده و به آنها زندگی بخشیده است.

این بخش از مطالب نوشتارهای مقدس عبریان که محمد یا آنرا نفهمیده و یا از آن آگاهی نداشته و به هر روی، آنرا در متن قرآن به کار برده، به دو بخش اول و آخر مطلب، یک پیوند منطقی می دهد. ولی چون محمد از آوردن این بخش در متن قرآن خودداری کرده، از اینرو متن قرآن از پیوند خردگرایانه و منطقی بدون بهره مانده است.

نوح

بدون تردید، بخشی از داستان نوح را که محمد در قرآن آورده، از سفر تکوین تورات و بخشی از آنرا نیز از نوشتارهای خاخام های کلیمی در این باره برداشت کرده است. (به آیه ۵۷ سوره اعراف، آیه ۷۲ سوره یونس، آیه ۴۳ سوره حج و غیره نگاه فرمائید). گفتگوهائی را که نوح، هنگام ساختن کشتی با مردم برگزار کرده، نیز به گونه کامل از بخش ۱۰۸ Sanhedrin نسخه برداری شده است. همچنین متن کتاب قرآن و نوشتارهای خاخام های کلیمی حکایت از آن دارند که مردمی که بر اثر طوفان نوح نابود شدند، با آب سوزان به مجازات رسیدند. بند ۲ کتاب ۱۶ Rosh Hashnah، بخش ۱۰۸ Sanhedrin، آیه ۴۲ سوره هود و آیه ۲۷ سوره احزاب).

نجات ابراهیم از آتش نمرود

داستان رویدادهائی که بر ابراهیم گذشته، در سراسر متون قرآن به گونه پراکنده ذکر شده است. این آیه ها عبارتند از: آیه ۲۶۰ سوره بقره، آیه های ۷۴ تا ۸۴ سوره انعام، آیه های ۵۲ تا ۷۲ سوره انبیاء، آیه های ۴۲ تا ۵۰ سوره مریم، آیه های ۶۹ تا ۷۹ سوره شعرا، آیه های ۱۵ تا ۱۶ سوره عنکبوت، آیه های ۸۱ تا ۹۵ سوره صافات، آیه های ۲۵ تا ۲۷ سوره زخرف، آیه ۴ سوره ممتحنه و غیره.

احادیث اسلام نیز مانند نوشتارهای مقدس عبریان، ابراهیم را سردودمان ادیان و پیامبران سامی می داند. «گیگر» و «تیسدال»^{۱۵۱} Tisdall هر دو بر این باورند که قرآن و احادیث اسلامی در باره زندگی ابراهیم، از

شرح احادیث Midrash Rabbai یهودی‌ها گرفته شده است. بدیهی است که شرح بنمایه‌های Midrash و اسلام، هر دو با متن کتاب مقدس عبری‌ها تفاوت دارند. شرح سفر تکوین به سادگی می‌گوید، «هام» نوه پسری نمرود است که امپراطوری بزرگی بنیاد نهاد. در شرح داستانهای اسلامی و Midrash آمده است که چون ابراهیم بت‌های مورد پرستش مردم زمان نمرود را نابود کرد، مجازات شده است. چگونگی مجازات این بوده که ویرا در آتش افکندند، ولی وی بدون اینکه آسیب ببیند، به گونه سالم از آتش نجات یافت. برپایه آنچه که «تیسدال» آورده، تمام این داستان در نتیجه ناهمی متن بند ۷ بخش ۱۵ سفر تکوین ناشی شده است. این متن حاکی است: «من خدائی هستم که ترا از Ur که وابسته به کلدان است، خارج کردم.» «Ur» در زبان بابلی معنی «شهر» می‌دهد و کلدان محللی است که ابراهیم در آن زایش یافته است. ولی باید توجه داشت که واژه «Ur» در گفتگو شباهت نزدیکی با واژه «Or» دارد که معنی «روشنی» و یا «آتش» می‌دهد. سالها بعد، یک مفسر یهودی به نام Jonathan Ben Uzziel همان بند از سفر تکوین را چنین ترجمه کرده است: «من خدائی هستم که ترا از آتش تنور کلدان نجات دادم.» بعدها مفسر یادشده ترجمه خود را اصلاح کرده و پافشاری نموده است که این جریان هنگامی روی داده که نمرود به سبب اینکه ابراهیم از پرستش بت‌های آنها خودداری کرده، ویرا به تنور آتش افکنده است. باید توجه داشته باشیم که اگر نمرود یک وجود افسانه‌ای نبوده و براستی در تاریخ وجود راستین داشته و نیز هر گاه از دگر سو، ما بخواهیم متن سفر تکوین را پذیرش کنیم، نمرود بدون تردید با ابراهیم همزمان نبوده است.

یوسف

اگر چه داستانی که در قرآن در باره یوسف ذکر شده، به گونه کلی از تورات گرفته شده، با این وجود، چنانکه «توری»^{۱۵۲} شرح می‌دهد، بین آنچه که سوره یوسف قرآن از زندگی یوسف شرح داده و مطالبی که در تورات در این باره آمده، تفاوتها و ناهمگونی‌های زیاد و ناپیوسته‌ای وجود

دارد. با اینکه قرآن، تمام مطالب سوره یوسف را به شرح زندگی یوسف و ویژگی داده، ولی مطالب قرآن در باره زندگی یوسف، تنها هنگامی قابل فهم و درک خواهد بود که به اصل آن در تورات (Midrash Yalqut 146) مراجعه شود.

در قرآن می خوانیم که زلیخا، همسر عزیز مصر، کوشش می کند یوسف را به انجام عمل مورد نظرش راضی کند. ولی یوسف ابتدا درخواست زلیخا را رد می کند و سپس بوسیله او اغوا می شود و در جریان تسلیم قرار می گیرد. در این زمان، اندیشه رؤیامانندی در خیالش پدیدار می شود و ویرا از تسلیم شدن به هوای نفس زلیخا باز می دارد. در اینجا قرآن چگونگی نهاد این اندیشه رؤیامانند را روشن نمی کند و خواننده را در تاریکی ابهام رها می سازد. ولی هر گاه ما به Sotah 36.2 که داستان شرح داده شده در قرآن از آن برداشت شده مراجعه کنیم، در می یابیم که به گونه ای که خاخام Jochanan گفته است: «هر دوی آنها برای ارتکاب گناه آماده شده بودند و در این جریان، زلیخا پیراهن یوسف را گرفت و اظهار داشت؛ «از من نگریز»... سپس، شبح پدر یوسف در پنجره اتاق پدیدار شد و به وی اظهار داشت، «یوسف! یوسف! نام برادراتت همراه نام تو روی سنگهای تاریخی نقش خواهد شد، آیا میل داری نام تو از این افتخار حذف شود؟»

اگر خواننده به Midrash Yalqut 146 مراجعه نکند، دنبال داستان را نخواهد فهمید. در قرآن داستان چنین ادامه می یابد که زلیخا، همسر عزیز مصر تمام زنان مصر را که عشق وی به یوسف را مورد تمسخر قرار داده بودند، در یک مهمانی فرامی خواند تا زیبایی یوسف را به رخ آنها بکشد. هنگامی که زنان مصر چشمانشان به چهره زیبای یوسف می افتد، از خود بیخود می شوند و دستهای خود را با کارد می برند. قرآن نمی گوید، چرا و به چه سبب، در آن هنگام زنان مصر کارد در دست داشته اند، ولی Midrash Yalqut می گوید، آنها در آن هنگام مشغول خوردن میوه بودند و بدین سبب، کارد در دست داشتند.

در قرآن نوشته شده است که یعقوب به پسرانش گفت، هنگام ورود

به مصر، همه از یک دروازه وارد شهر نشوند، بلکه هر یک دروازه ویژه‌ای را برای ورود به شهر برگزینند. به همان ترتیب، در Midrash Rabbah سفر تکوین Parashah 91 نیز آمده است که یعقوب به پسرانش گفت، هر یک از آنها در هنگام ورود به مصر از دروازه ویژه‌ای وارد شهر شوند. «توری» در این باره می‌نویسد:

قرآن می‌گوید، هنگامی که فنجان در کوله بار بنیامین یافت شد و او دزد اعلام گردید، برادرانش گفتند: «اگر او آنرا دزدیده باشد، یکی از برادرانش باید پیش از او به دزدی دست زده باشد.» مفسران نتوانسته‌اند بفهمند، چگونه یوسف به دزدی متهم شده است. ولی «میدراش» این موضوع را به آسانی حل کرده و می‌گوید، مادر بنیامین پیش از او به دزدی مبادرت کرده بوده و این امر به زمانی اشاره می‌کند که «راحیل» بت‌های پدرش را دزدیده بوده است (سفر پیدایش، فصل ۳۱، آیه‌های ۱۹ تا ۲۵).

همچنین، آیه ۸۶ سوره یوسف قرآن می‌گوید، یعقوب بوسیله وحی می‌دانست که فرزندش یوسف زنده است. ولی، Midrash Yalqut cxliii مأخذ آگاهی یعقوب را حل کرده و به ما می‌گوید که یعقوب این آگاهی را از کجا به دست آورده بود. بنمایه یاد شده می‌گوید: «یک آدم کافر از پیامبر ما پرسش کرد، آیا کسی که میمیرد، می‌تواند به زندگی ادامه دهد؟ او پاسخ داد، پدران و مادران شما به چنین عقیده‌ای پای بند نبودند، ولی شما آنرا خواهید دید. گفته شده است که یعقوب به این تئوری عقیده نداشت و از ابرو، این موضوع نتوانست سبب آرامش او شود. بدیهی است که هر گاه او می‌توانست باور داشته باشد که آنهایی که میمیرند، به زندگی ادامه می‌دهند، به آرامش دست می‌یافت. ولی، چون بوسیله روح القدس، به او وحی شده بود که یوسف نمرده و هنوز زنده است، از ابرو، نسبت به زنده بودن یوسف مطمئن بود و در نتیجه موردی برای ناراحتی او وجود نداشت.

هود، موسی و سایر پیامبران یهود

مطالبی نیز که در قرآن در باره هود پیامبر نوشته شده، از نوشتارهای مقدس یهودیان برداشت شده است. مطالب آیه ۶۳ سوره هود را با (Midrash Sanhedrin 10-3) برابری کنید. همچنین بسیاری مطالبی که

قرآن در باه موسی و فرعون شرح داده، از نوشته های مقدس یهودیان برداشت شده است. برای مثال، در سفر خروج (۲۷. ۱۵)، مفسران یهودی می افزایند که دوازده فواره آب نزدیک Elim قرار داشت و هر یک از قبایل دارای یک چاه بودند. محمد، این مطلب را در قرآن پس و پیش می کند و می گوید، از سنگی که موسی به Rehidim زد، دوازده فواره آب شروع به ریزش کرد. در Aboda Sarah 2.2 نیز داستان بسیار دلکشی وجود دارد که می گوید، در روزی که خداوند قوانین و مقررات اسرائیلی ها را معین می کرد، کوه سینا را برای یهودیان پوشش قرار داد. آیه ۱۷۰ سوره اعراف نیز می گوید: «ما کوه سینا را مانند پاره ابری بر فراز آنها برانگیختیم، به گونه ای که آنها فکر کردند بر سرشان فرود خواهد آمد و دستور دادیم، آنچه را که بر آنها مقرر داشتیم با احترام پذیرش کنند.

سلیمان و ملکه سبا

قرآن در باره سلیمان و بویژه پیوندهای او با ملکه سبا، شرح فراوانی به رشته نگارش درآورده و مانند آنچه که مفسران یهودی نوشته اند، باور دارد که سلیمان زبان پرندگان را درک می کرده و با آنها گفتگو می نموده است. سوره های زیادی در قرآن وجود دارد که می گوید، باد و ارواح از سلیمان فرمانبرداری می کردند و دیوها، پرنده ها و حیوانات جزء ارتش او بودند (آیه ۸۱ سوره انبیاء، آیه ۱۵ سوره شعرا، آیه ۱۴ سوره سبا و آیه ۲۵ سوره ص). در بخش دوم Targum از کتاب استر نیز آمده است که «دیوهای گوناگون و ارواح خبیثه فرمانبردار سلیمان بودند.» محمد، در سوره سبا می گوید، دیوها در ساختمان پرستشگاه به سلیمان کمک کردند و پس از مرگ او نیز به این کار ادامه دادند. این مورد به گونه کامل از نوشتارهای (Gittin 68) کلمی ها برداشت شده است.

اسکندر مقدونی

سوره کهف قرآن را می توان به گونه کامل نسبت به سایر مطالب قرآن غیر عادی دانست. زیرا مطالب ذکر شده در سوره کهف از بنمایه های

معمولی، مانند عهد عتیق و سایر نوشتارهای مقدس یهودیان و یا نوشتارهای عربی برداشت نشده است. پیش از اینکه ما به شرح بنمایه‌های مطالب این سوره پردازیم، به ذکر داستان کوشش موسی و دوستش برای کشف محلّ برخورد دو رودخانه (مجمع البحرین) که در آیه ۵۹ تا ۸۱ سوره کهف شرح داده شده است، می‌پردازیم:

« و چون موسی و دوستش بدان مجمع‌البحرین رسیدند، ماهی خود را فراموش کردند. آن ماهی راه به دریا گرفت و رفت. هنگامی که آنها در جستجوی ماهی بودند، یکی از بندگان خدا را دیدار کردند. موسی گفت، اگر او راه درست را به‌وی بیاموزد، از او پیروی خواهد کرد. آنها با یکدیگر به توافق رسیدند، ولی بنده خدا در آغاز به موسی گفت که او توان درک اعمال و کرداری را که او انجام می‌دهد، ندارد و از اینرو شکیبائی‌اش را در تحمّل وی و اعمال و کردارش از دست می‌دهد و پیوسته میل دارد، در باره سبب اعمال و کردارش از او پرسش کند. به هر روی، آنها مسافرت خود را آغاز کردند و موسی مشاهده کرد که دوستش در جریان مسافرت، دست به اعمال و رفتار شکفت‌انگیز و وحشت‌آور می‌زند. موسی شکیبائی‌اش را از دست می‌دهد و سبب آن کردار را از وی پرسش می‌کند. آن بنده خدا پاسخ می‌دهد: «آیا من به تو نگفتم که تو توان تحمّل آنچه را که من انجام می‌دهم نداری؟» سرانجام آن شخص علت و جهت کردار خود را که همه آنها با اندیشه نیک انجام شده، برای موسی شرح می‌دهد و او را ترک می‌کند.»

«نولنوک» و سایر پژوهشگران، بنمایه داستان بالا را به‌موارد زیر پیوند داده‌اند: (۱) حماسه گیل‌گومیش؛ (۲) رویدادهای زندگی اسکندر؛ (۳) افسانه یهودی الیجاه و خاخام یوشع بن لوی.

۱. حماسه گیل‌گومیش - این شعر بابلی که به روزگاران پیشین وابستگی دارد، حاکی است که دو نفر به‌نامهای «انکیدو» و «گیل‌گومیش» با یکدیگر دوستی گزیدند. سرانجام «انکیدو» درگذشت و چون «گیل‌گومیش» مرگ دوست را مشاهده کرد، از مرگ خود به وحشت افتاد و در جستجوی زندگی جاودانی و فناپذیر برآمد. در این راستا، «گیل‌گومیش» آگاهی پیدا کرد که یکی از پدران پیشین او به‌نام

«اوتناپیش تیم» که در دهانه دو رودخانه زندگی می کند، تنها کسی است که به زندگی جاودان دست یافته است. «گیل گومیش» سرانجام موفق به یافتن «اوتناپیش تیم» می شود و راز فناتناپذیری را از او پرسش می کند. «اوتناپیش تیم» به او پاسخ می دهد که در ته دریا گیاهی وجود دارد که دارای فروزه ای است که افراد سالخورده را دوباره جوان می سازد. «گیل گومیش» با زحمت فراوان به گیاه یاد شده دسترسی می یابد، ولی در آخرین لحظه ماری آن گیاه را از وی می رباید.

۲ - رویدادهای زندگی اسکندر - بنمایه رویدادهای زندگی اسکندر را باید در نوشته های سریانی ها جستجو کرد که گویا تاریخ آن به یکصد سال پیش از میلاد مسیح بر میگردد. نوشته های سریانی حاکی است که اسکندر و آشپز او به نام «اندریاس» در جستجوی چشمه آب زندگی بر می آیند. این داستان می گوید، هنگامی که «اندریاس» مشغول تمیز کردن یک ماهی نمک زده با آب چشمه ای بوده، به گونه ناگهانی آن ماهی دوباره زنده می شود و شناکنان دور می گردد. «اندریاس» برای گرفتن ماهی وارد چشمه می شود و عمر جاودانی به دست می آورد. هنگامی که اسکندر از داستان فناتناپذیر شدن آشپزش «اندریاس» آگاه می شود، می فهمد به چشمه ای که در جستجوی آن بوده، دست یافته، ولی از خاصیت آن آگاه نبوده و شوربختانه آنها دیگر موفق به یافتن آن چشمه نمی شوند.

۳. افسانه الیجاه و یوشع بن لوی - این افسانه یهودی حاکی است که خاخام «یوشع بن لوی» با «الیجاه» دست به مسافرت می زنند. مانند آن بنده خدا که داستانش در سوره کهف قرآن شرح داده شده، «الیجاه» در این مسافرت شرایطی را نظیر همان شرایطی که آن بنده خدا برای موسی تعیین کرده بود، برای انجام مسافرت با خاخام «یوشع بن لوی» برمی شمارد. در این مسافرت نیز «الیجاه» دست به برخی اعمال و رفتار عجیب و غریب می زند که به همان کیفیت که در قرآن برای موسی ذکر شده، «یوشع بن لوی» را نیز مانند موسی زیر تأثیر قرار می دهد.

«ون سینک» این سه بنمایه را با یکدیگر برابری کرده و به این نتیجه

می‌رسد که : « [یوشع بن لوی] که محمد نام او را نخست از یهودی‌ها آموخته و دیگر ذکری از او در افسانه‌های اسلامی خود به‌میان نمی‌آورد ، با [یوشع بن نان] یکی گرفته شده است . این اشتباه ممکن است بر اثر اشتباه نام موسی با «الیحاه» بوده باشد . زیرا [یوشع بن لوی] با «الیحاه» و [یوشع بن نان] با موسی پیوند داشته است . بنابراین در بخش نخست داستان قرآن ، موسی نمایانگر «گیل گومیش» و اسکندر و در بخش دوم نمایانگر «الیحاه» می‌باشد .^{۱۵۲}»

سرانجام ، اسکندر در آیه‌های ۸۲ تا ۹۶ سوره کهف ، با فرنام «ذوالقرنین» نمایان می‌شود که دارای دو شاخ است . جالب توجه آنجاست که اسکندر در افسانه‌های سریانی ، دارای دو شاخ است . زیرا برپایه گفته خودش ، خداوند روی سرش دو شاخ رویانیده است تا وی بوسیله آنها بتواند حکومت‌های پادشاهی دنیا را سرنگون سازد . سپس ، قرآن داستان اسکندر را با یاجوج و ماجوج درهم می‌آمیزد (به کتاب دهم سفر تکوین ، آیه ۲ و بخش ۲۸ Ezek نگاه کنید) .

سایر بنمایه هانی که قرآن از آنها بهره گرفته است

محمد در آیه‌های قرآن ، اغلب بجای «خدا» واژه «رَبِّ» را به کار می‌برد و گاهی اوقات نیز او را «رَبِّ الْعَالَمِينَ» می‌نامد (آیه ۷۹ سوره واقعه ، آیه ۲۹ سوره انفطار و آیه ۶ سوره مطففین)^{۱۵۳} با توجه به‌اینکه در آئین نماز و عبادت کلمی‌ها پیوسته واژه ribbon ha - olamin به کار رفته ، ازاینرو معلوم می‌شود که محمد واژه «رَبِّ الْعَالَمِينَ» را نیز از کلمی‌ها آموخته است . محمد همچنین در قرآن خدا را «الرَّحْمَان» به معنی «بخشنده» می‌نامد (آیه ۱ سوره الرَّحْمَان و آیه ۳ سوره النَّبَا) . واژه الرَّحْمَان در آغاز هر سوره و نیز بیش از پنجاه مرتبه در سایر متون قرآن به‌عنوان نام شخصی خدا به کار رفته است . این واژه در نوشتارهای عربستان جنوبی نیز دیده شده و بنابراین در عربستان پیش از اسلام نیز به کار می‌رفته است .

«بل» Bell یقین ندارد که محمد این واژه را از کلمی‌ها برداشت کرده باشد ، ولی «اوبرمن» باور دارد که واژه «هارحمان» اغلب در آئین نماز و

عبادات کلیمی ها به کار می رفته است. «جفری» در این باره می گوید: «باتوجه به این واقعیت که واژه «الرَّحْمَان» در اشعار پیش از اسلام به کار رفته و رقبای محمد، مانند مسیلمه از اهالی یمامه و الاسود یمنی نیز واژه یاد شده را به کار برده اند، معلوم می شود که این واژه دارای اصل مسیحی است و نه کلیمی، ولی به هر روی، نمی توان در این باره اظهار نظر قطعی کرد.»^{۱۵۵}

کاربرد اندیشه های مسیحی در قرآن

محمد در باره مسیحیت و باورهای مربوط به آن آگاهی های بسیار اندک داشته است. برآستی می توان گفت که وی هیچگاه در باورهای وابسته به مسیحیت کوششی به کار نبرده است. به گونه ای که «ریچارد بل» از قول «نولدکه» خاطر نشان کرده است، شخصی (منظور محمد است)، که چنین داستان ابلهانه ای از یکی از آئین مهم مسیحیت جعل کرده و آنرا از آیه ۲ به بعد سوره مائده شرح داده، نمی تواند در باره کلیسای مسیحیت آگاهی زیادی داشته باشد.

^{۱۵۶}
Richard Bell

در زمان زایش محمد، پیروان مسیح در سراسر عربستان پراکنده بودند، ولی مسیحیان یاد شده، به گونه احتمال، دارای زمینه های سریانی (جکوبین و یا نسطوری) بودند. در شهر «الحیره» بسیاری از خانواده های مهم مسیحی «مونوفیزیت» بسر می بردند و می دانیم که در قرآن واژه های سریانی بسیار به کار گرفته شده است. بدون تردید، می توان گفت، مسیحیانی که در «الحیرا» سکونت داشته اند، در وارد کردن واژه های سریانی در زبان عربی، نقش بسیار مهمی انجام دشته اند. در عربستان جنوبی نیز در ناحیه «نجران» مسیحیان بسیاری سکونت داشتند که اغلب نسطوری بودند و شمار قابل توجهی از آنها «مونوفیزیت» بودند و با کلیسای این مذهب در حبشه پیوند داشتند. برپایه نوشتارهای اسلامی، محمد نیز خود با مسیحی های سریانی تماسهای شخصی داشته است.

نوشتارهای اسلامی حاکی است که محمد در زمان جوانی به سوره مسافرنهای تجارتن به عمل آورده و در آنجا در جشن عکاذ نزدیک شهر مکه بدموعظه‌های اسقف Quss در نجران گوش فرا داده است.

برای مدت درازی نیز پیش از زایش محمد، حبشه زیر نفوذ عربستان جنوبی بوده و بین این ناحیه پیوندهای تجارتن نزدیک و رفت و آمد وجود داشته است. همچنین ما در تاریخ اسلام می‌خوانیم که گروهی از اهالی مکه که به اسلام گرویده بودند، برای برکنار داشتن خود از آزار و اذیت بوسیله غیر مسلمانان به حبشه فرار کردند. «توری» می‌نویسد، از این زمان است که شور و اشتیاق آموختن اصول و آئین مسیحیت در محمد بیدار شده است.

با این وجود، محمد هیچگاه نتوانسته است، تئوری تثلیث مسیحیت (پدر، پسر و روح القدس) را بفهمد و درک کند. آنچه که محمد در باره مسیحیت در قرآن آورده، آنها را از فرقه‌های رافضی و بدعتگزار کسب کرده است.

داستان هفت خوابنده

افسانه هفت جوانی که در غار Ephesus به خواب رفتند، در پایان سده پنجم میلادی به وجود آمد و به زودی در سراسر آسیای غربی و اروپا شهرت یافت. این داستان گویا برای نخستین بار بوسیله یک اسقف سربانی بدنام «جیمز» از اهالی «سارود» (۵۲۱-۵۵۲ میلادی) ذکر شده و سپس بوسیله گریگوری «تور» به نام «دو گلوریا مارتیروم» De Gloria Martirum (۵۹۰-۵۴۰) به لاتین ترجمه شده است. به گونه‌ای که «گیون» نوشته است، محمد هنگامی که شترهایش را به بازارهای مکاره سوره می‌برده، این داستان را در آنجا آموخته و سپس آنرا به عنوان وحی الهی در آیه‌های ۸ تا ۲۶ سوره کهف شرح داده است. قرآن افسانه هفت خوابنده را چنین آغاز می‌کند: «آیا تو پنداری که داستان اصحاب کهف و (رقیم) در برابر شکفتی‌های حکمت‌های ما رویداد شکفت آوری است؟»

بر پایه این داستان، گروهی جوان مسیحی از ترس آزار شدن بوسیله

امپراطور «دسیوس» به کوهها فرار کردند و در غاری پناهنده شدند. افرادی که برای دستگیری آنها را تعقیب می کردند، مکان پنهان شدن آنها را پیدا کردند و آنها را مسدود نمودند. جوانان یاد شده، به گونه معجزه آسایی در غاری که پنهان شده بودند، زنده ماندند و پس از مدت دو بیست سال از آن غار خارج شدند. نویسندگان سالها در باره مفهوم «رقیم» با یکدیگر به بحث پرداخته اند. «توری»^{۱۵۷} باور دارد که این نام شگفت انگیز از نام امپراطور «دسیوس» که در نوشتارهای آرامی آمده، گرفته شده است.

نا فهمی داستان مریم و تئوری تثلیث

در آیه های ۲۸ و ۲۹ سوره مریم می خوانیم که پس از زایش مسیح، مردم نزد مریم آمدند و به وی گفتند: «ای مریم، عجب کار شگفت آوری کردی! ای خواهر هارون، ترا نه پدری ناصالح و نه مادری بدکاره بود!» در سایر آیات قرآن (آیه ۱۲ سوره تحریم و آیه ۳۱ سوره آل عمران)، مریم دختر عمران شناخته شده و دوباره می گوید: «ما به موسی کتاب دهش کردیم و برادرش هارون را وزیر او نمودیم.» تردید نیست که محمد خواهر موسی به نام «میریام» را با مریم مادر عیسی اشتباه کرده است. نویسندگان برای کشف این اشتباه بزرگ محمد در قرآن و اینکه چگونه محمد مرتکب چنان اشتباه چشمگیری شده که با زمان و مکان برابری ندارد، به مغز خود فشار زیاد وارد کرده اند.

سوره مریم می گوید، فرشته ای نزد عیسی آمد و به وی گفت که اگرچه او باکره است، با این وجود دارای فرزندی خواهد شد، زیرا این اراده و خواست خداوند است. آیه های از ۲۰ به بعد سوره مریم ادامه می دهند:

«پس مریم باردار شد و برای اینکه از سرزنش مردم برکنار بماند با فرزندش به مکانی دور خلوت گزید. آنگاه ساعتی بعد که درد زائیدن احساس کرد، زیر شاخه درخت خرماتی رفت و از شدت حزن و اندوه با خود می گفت، ای کاش از پیش مرده بودم و نامم از پهنه گیتی زدوده شده بود. در این هنگام، فرزندش عیسی به او ندا داد که غمگین نباشد، زیرا خداوند از زیر گامش چشمه آبی جاری خواهد کرد. پس به او گفت، ای مریم، شاخه درخت را حرکت بده تا از آن برای تو خرمای تازه فروریزد. پس، از آن خرما تناول کن و از آن چشمه آب بیاشام و چشم خود

به عیسی روشن دار و هر کس از جنس بشر را ببینی، با او بگو، برای خداوند نذر روزه سکوت کرده‌ام و با هیچکس سخن نخواهم گفت.»

اصل این داستان بدون کم‌و‌زیاد در کتاب نادرستی که *History of the Nativity of Mary and the Saviour's Infancy* (تاریخ اصلیت مریم و نجات کودک شیرخوار) نامیده می‌شود، شرح داده شده است. در این کتاب می‌خوانیم که عیسی شیرخواره به درخت خرما می‌گوید: «شاخه‌های خود را به پائین بفرست تا مادرم بتواند، میوه‌های تازه‌تر را بخورد. درخت، بیدرنگ شاخه‌های خود را روی پاهای مریم خم می‌کند و آنها میوه‌های آنرا می‌خورند... [سپس، عیسی به درخت می‌گوید] فواره زیر خودت را باز کن... با صدور این فرمان درخت راست می‌شود و از ریشه‌هایش آب صاف و شیرین به خارج ریزش می‌کند.»

بخش‌های دیگری که در باره این افسانه در قرآن آمده، از *Protevangelium* نوشته James the Less که به زبان یونانی نوشته شده و نیز از داستان قبطی باکره، برداشت شده است.

عیسی

آیه‌های ۱۵۵ و ۱۵۶ سوره نساء، به صلیب کشیدن عیسی مسیح و کشتن او را به گونه کامل انکار می‌کند. متون این آیه‌ها می‌گوید: «نه او را به صلیب کشیدند و نه اینکه او را کشتند، بلکه شخص دیگری مانند او به این سرنوشت دچار گردید.» گروهی پنداشته‌اند که انکار کشته شدن عیسی مسیح، نوآوری محمد بوده است. در حالیکه ما می‌دانیم این عقیده به هیچ روی، به محمد ویرگی نداشته و چند فرقه رافضی مسیحی، از جمله فرقه *Basilidians* باور داشتند که عیسی مسیح کشته نشده، بلکه شخص دیگری به نام سیمون که اهل *Cyrene* (از شهرهای پیشین یونان در شمال آفریقا) بوده، بجای مسیح به صلیب کشیده شده است.

آیه ۵ سوره ۱۱۰، افسانه‌هایی در باره عیسی مسیح ذکر کرده؛ از قبیل اینکه او در کهواره قادر به سخن گفتن بوده و نفس خود را در یک مرغ گلی دمیده و آن مرغ جاندار شده؛ کور مادرزادی را بینا کرده و مرده‌ها را

از گور بدر آورده است. در حالیکه این افسانه‌ها نیز در باره عیسی مسیح نوآوری محمد نبوده، بلکه در بین قبطنی‌ها (مصری‌ها) رواج داشته و انجیل «سن سیمون» نیز به شرح آن پرداخته است. همچنین، در متن سوره مائده، از آمدن میزگی از آسمان برای عیسی مسیح سخن رفته که اصل آن با شامی که عیسی مسیح، شب پیش از مرگ با حواریونش صرف کرده، پیوند دارد.

تئوری تثلیث (خدا، پدر، روح القدس)

تئوری تثلیث (خدا، پدر، روح القدس) که مسیحی‌ها بدان ایمان و اعتقاد دارند، در سه سوره قرآن به شرح زیر ذکر شده است.

آیه ۱۶۹ سوره نساء می‌گوید: «بنابراین به خدا و پیامبرانش ایمان بیاور و مگو سه». آیه ۷۷ سوره مائده می‌گوید: «آنهايي که مسیح را پسر خدا می‌دانند، کافر هستند... مسیح پسر مریم تنها پیامبر خداست... و مادرش نیز زنی با ایمان بود و هر دوی آنها چون بشر بودند، غذا می‌خوردند».

آیه ۱۱۶ سوره مائده نیز می‌گوید: «و یاد کن آنگاه که خدا به عیسی گفت، ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو خدای دیگر بغیر از خدای عالم اختیار کنید؟»

البیضاوی از مفسران بلندمرتبه اسلام می‌گوید، عقیده به تثلیث (خدا، مسیح و مریم) ساخته خود مسیحی‌هاست و بنابراین باید گفت که انکار تئوری تثلیث از ابتکارات خود محمد است.

حسابرسی

به گونه‌ای که در پیش گفتیم، عقیده حسابرسی در روز داوری، بدین شرح که در روز داوری، اعمال و رفتار مردم حسابرسی می‌شود، از ایران وارد عربستان شده، ولی سایر باورهایی که با این موضوع وابستگی دارد، از نوشتاری که به افراد رافضی وابسته می‌شود و «عهد ابراهیم» نام دارد و شاید تاریخ انتشار آن به سده دوم میلادی می‌رسد، برداشت شده است.

بسیاری از مواردی نیز که در این کتاب آمده، شاید از یک کتاب مصری به نام «مرده» گرفته شده باشد.

ما در پیش گفته‌ایم که افسانه معراج محمد به آسمانها به گونه کلی از متون پهلوی گرفته شده است. با این وجود، بسیاری از مطالب این افسانه نیز از کتاب «عهد ابراهیم» برداشت شده است. در این کتاب افسانه‌مانند آمده است که فرشته «آرخانگل»، ابراهیم را به آسمان برد و دو جاده پنداری را که یکی به بهشت و دیگری به دوزخ منتهی می‌شد، به وی نشان داد. در این متن آمده است:

«به (ابراهیم) دو دروازه نشان داده شد، یکی از آنها مانند جاده آن دروازه بزرگ و دیگری مانند دروازه دیگر، تنگ بود. در خارج از دروازه‌ها، آنها مردی (آدم) را دیدند که روی یک تخت زرین نشسته و در سیمایش نشانه الوهیت جلوه گر است. آنها مشاهده کردند که فرشتگان روحهای بسیاری را به سوی دروازه بزرگ و روحهای کمی را به طرف دروازه کوچک می‌برند. و هنگامی که (آدم) ... مشاهده می‌کرد که شمار کمی از افراد وارد دروازه کوچک و شمار زیادی وارد دروازه بزرگ می‌شوند، موههای سرش را می‌گرفت ... و خود را از تخت زرین به زیر می‌انداخت و به ناله کردن و گریستن می‌پرداخت. ولی، زمانی که می‌دید، شمار زیادی وارد دروازه کوچک می‌شوند، از زمین برمی‌خاست و با شادی و خوشحالی روی تخت می‌نشست.»

در معراج محمد به آسمان نیز به گونه‌ای که مشکات المصابیح نوشته، محمد نیز آدم را دیدار کرد. فرشته‌ای که راهنمای محمد بود به وی گفت: «این شخص [آدم] است. در سمت راست او افراد سیاه‌رنگ و در سمت چپ وی افراد سفید رنگ نشسته‌اند. هنگامی که او به سمت راستش نگاه می‌کند، می‌خندد و زمانی که به سمت چپش توجه می‌کند، می‌گرید. افرادی که در سمت راست او نشسته‌اند، اهالی بهشت و آنهایی که در سمت چپ وی نشسته‌اند، سرنشینان دوزخ هستند.» هنگامی که او به سمت راستش نگاه می‌کند، می‌خندد و زمانی که به سمت چپش متوجه می‌شود، گریه را سرمی‌دهد.»

سوراخ سوزن

آیه ۲۸ سوره اعراف می گوید: «آنهايي که آیات ما را تکذیب و انکار کنند و از روی کبر و نخوت بر آنها سر فرود نیاورند، هرگز درهای بهشت به روی آنها باز نشود تا اینکه شتر از چشمه سوزن گذر کند.» این نکته را محمد به گونه کامل از آیه ۲۴ بخش ۱۹ متی (انجیل) برداشت کرده است. آیه ۲۴ بخش ۱۹ متی در این راستا می گوید: «برای یک شتر عبور کردن از چشمه سوزن بمراتب آسان تر از ورود یک آدم ثروتمند به بهشت خواهد بود.» (همچنین، به آیه ۱۰ بخش ۲۵ مرقس و آیه ۲۵ بخش ۱۸ لوقا نگاه کنید.)

صائبین

بسیاری از نویسندگان و دانشمندان مانند «مویر» پندار کرده اند که محمد و سایر افراد همزمان او که در سده هفتم میلادی در عربستان مرکزی بسر می برده اند، زیر تأثیر و نفوذ فرقه صائبین قرار گرفته اند. بدیهی است که داوری در باره این موضوع کار ساده ای نیست. زیرا، واژه صائبین به دو فرقه جداگانه گفته می شود. «کارا دو وکس» Carra de Vaux در فرزندسار/اسلام، چاپ اول نوشته است، آنجا که قرآن به صائبین اشاره کرده و آنها را در ردیف اهل کتاب و یهودی ها و مسیحی ها قرار داده، هدفش فرقه مذهبی Mandean، مذهب صائبین بوده باشد.

گروه دومی که با نام «صائبین» خوانده می شدند، افراد مشرک و خداناپرست این فرقه بودند که ستارگان را می پرستیدند و به وجود اشباح آسمانی باور داشتند. شماری از اشباح یاد شده، گرداننده هفت سیاره ای بودند که به پرستشگاه های آنها شباهت داشت. برپایه نوشته «الشهرستانی»، گروهی از صائبین به گونه مستقیم، ستاره های را می پرستیدند که پرستشگاه نامیده می شدند؛ و گروه دیگر بت های را می پرستیدند که با دست ساخته شده بودند. برخی از آیه های قرآن که حاکی از سوگند به ستاره ها و سیاره ها می باشند، نشانگر نفوذ صائبین در اندیشه ها و باورهای محمد به شمار می رود. برای مثال، آیه ۷۵ سوره

واقعہ می گوید: «سوگند بہ نزول ستارگان ...» و سوره ۵۳ قرآن دارای فرمان ستاره بوده و آیه اول آن می گوید: «سوگند بہ ستاره، هنگامی کہ فرود می آید...» صائبین ممکن است در اجرای رسوم و تشریفات ساکنان مکہ اثر گذاشته باشند، زیرا ساکنان مکہ شمار ۳۶۰ بت در خانہ کعبہ نگهداری می کردند و بہ گونه ای کہ «موسیر» گفته است، هفت بار طواف کرد کعبہ، شاید نشانه حرکت هفت ستاره بوده باشد.